

خوش بود گر محک تجربه آید به میان!

(در رد اتهامات بی اساس در نشریه 12)

در 3-4 سال اخیر جریانی به نام "کمیتة حمایت از شاهرخ زمانی"، بخشی از نظرات این کارگر کمونیست صاحب نظر ارجمند را در خارج از کشور انتشار داد. این نظرات رفیق شاهرخ گام مثبت و ارزنده ای در جهت پیدا کردن شناخت از نظر کارگر کمونیست پیشرو در ایجاد حزب کمونیست انقلابی و تشکل یابی طبقه کارگر در چهارچوب مارکسیسم - لنینیسم تئوری کمونیسم علمی راهنمای طبقه کارگر، بود که به علاوه در سطح ضرورت ایجاد فدراسیون کارگری از طریق تشکلهای صنفی کارگری نیز توضیحات مفصلی ارائه داده بود. درگام بعدی، رفقای که خود را مدافع نظرات شاهرخ معرفی می کردند، با اعلام تجمعی به نام "قدم اول" نیروها را براساس بسترسازی، جلب تشکلهای و یا افراد به این تجمع بدون شرط و شروط گذاری و با رسیدن به اشتراکات نظری و فعالیت مشترک براساس توافقات، و ایجاد دو کمیته مجزای سازمانده و نشریه شروع به فعالیت نمودند.

دفاع از نظرات شاهرخ، در شرایطی که فرقه گرایی حرف اول را در میان اکثریت وسیعی از تشکلهای چپ می زد، نقطه ی مثبتی بود، هرچندکه تجمع "قدم اول" به مثابه یک تشکل صاحب برنامه مشخص سروسامان یافته ای هنوز نبود. برای اطلاع یابی دقیق تر از نظرات تشکیل دهنده گان "قدم اول" در این تجمع، من از جانب حزب رنجبران ایران شرکت کردم. از ابتدا با مشاهده ی حضور تشکلهای تروتسکیستی و مدافعان دموکراسی مشارکتی، بنا به پیشنهاد رفیق محمد اشرفی، به طرح نظر دیدگاه حزب ما پیرامون ایجاد حزب، پرداختم. من با حرکت از اصول کمونیسم علمی اثبات شده توسط لنین، وحدت روی اصول و سپس نکات اساسی برنامه و تاکتیک را که حزب رنجبران ایران مدافع آن است بیان داشتم. گرچه قرار بود نظر دیگر حاضرین در "قدم اول" را در این مورد بشنوم و دیگر نیروها نیز نظر خود را بازگو نمایند، اما جلسات بحث به این طریق جلونرفت. من از ضرورت اجرای دقیق مرکزیت دموکراتیک در درون حزب کمونیست در تصمیم گیری و اجرای رهنمودهای عملی توسط کلیه ی اعضای حزب طبق آموزشهای لنین، دفاع کردم. اما از جانب مدافعان نظرات تروتسکی رد شد و ضرورت وجود فراقسیون در حزب را تأکید کردند که التزام به اجرای تصمیمات اکثریت را از جانب اقلیتهای فراقسیونی رد می کردند. این انحراف با مخالفت من همراه شد و با نمایندگان دموکراسی مشارکتی نیز وقتی در مخالفت با دولت کارگری، به جای حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریا و دموکراسی شورائی در نظام سوسیالیستی، دموکراسی مشارکتی را راه حل حاکمیت این نظام می دانستند مخالفت کردم. اما هر دوی نمایندگان این تشکلهای با بروز جدلهائی بین خود این دو جریان فکری از "قدم اول" بدون بیان علت جدائی شان، بیرون رفتند. (رجوع کنید به آدرس وبلاگ من - محمد اشرفی بایگانی 2015 : 10 نکته مطروحه من در مورد وحدتها برای ایجاد حزب - در آدرس leninizm.blogspot.se). ولی علیرغم پافشاری که کردم بحث پیرامون نظر حزب رنجبران توسط رفقای گردآمده در این تجمع "قدم اول" صورت گیرد، بطور جدی ادامه نیافت و رفیق اشرفی به ویژه "بستر سازی"، "بدون شرط و شروط گذاشتن" در شرکت نیروهای دیگر در این تجمع را، در تلاش برای حزب سازی تأکید گذاشته و به مثابه علت وجودی "قدم اول" در جلسات متعددی بحثش را ادامه داد و سعی کرد با نسبت دادن این نظر به رفیق شاهرخ، حقانیت آن را نشان دهد. به علاوه اختلافات نظری در زمینه های دیگر در مورد ضرورت به کارگیری "کمونیسم علمی" در امر حزب سازی و در مورد "حاکمیت سرمایه داری بر جهان" و یا "حاکمیت امپریالیسم بر جهان" در تهیه ی نکته اول از 8 نکته

برنامه ای که قبل از شرکت ما تهیه شده بود که با دفاع از تهیه کنندگان اولیه موجود در "قدم اول" است، و هنوز هم ادامه دارد. بحث دیگری در مورد مقاله ای که در نشریه شماره 10 تدارک حزب انقلابی طبقه کارگر به امضای پنج نفر "از شاگردان شاهرخ" نوشتند، توسط ک. ابراهیم از حزب رنجبران ایران در نشریه شماره 11 تحت عنوان "برخورد عرفانی یا دیالکتیک ماتریالیستی؟" بطور اثباتی در نقد نظری این رفقا انتشار یافت. ولی برخی از این رفقا، در نشریه شماره 12 با برخورد غیر اصولی و ضد روش تعهد به ماتریالیسم دیالکتیکی کارگری در نقد، عمدتاً بانفی و رد این نقد من و با متکی شدن بر اتهام زنی که در زیر با آوردن کامل بخش بخش نوشته آنان و جواب دادن به هر کدام پرداختم و برای انتشار در نشریه شماره 13 به آنها نقد زیر را ارسال می نمایم .

بدین ترتیب رفیق محمد اشرفی به جای تلاش جدی در پیاده کردن نظرات زنده یاد شاهرخ زمانی، با پافشاری در ادامه ی فعالیت "قدم اول" به مثابه یک فرقه "چندگرایشی" اصرار در موجودیت این تجمع داشته و پس از بیش از 2 سال همکاری با هدف خدمت به ایجاد حزب کمونیست انقلابی نه تنها روی اصول کمونیستی وحدتی پیش نرفته، بلکه در ادامه ی شرکت در تجمعی که به امر مبرم بودن ایجاد حزب کمونیست انقلابی با تکیه به آموزشهای کمونیسم علمی نمی پردازد، آنرا ناممکن می دانم. و اما توجه رفقای کارگر کمونیست در ایران را به خواندن مقالات در 4 شماره 10، 11، 12 و 13 "نشریه در تدارک حزب انقلابی" از دو نوشته "شاگردان شاهرخ" و دو جوابیه من به نکات طرح شده ی آنان جلب می کنم تا خود به قضاوت بنشینند و متعاقباً در جنبش کارگری در پیاده کردن نظرات زنده یاد شاهرخ زمانی همت گمارند .

نقد پرولتری چگونه است؟

بدون مسلح بودن به "موضع، نقطه نظر و اسلوب پرولتری" که مشخصاً متکی است بر اساس تجربه ی پرولتاریا در پراتیک تولیدی، مبارزه طبقاتی، انقلاب کارگری و آموختن از دستاوردهای علوم - طبیعی، ریاضی، فیزیکی، اجتماعی و غیره - که تا به حال به صورت "کمونیسم علمی" جمع بندی شده و در حال تکامل می باشد، تسلیم شدن به عالم احساسی و یک جانبه و بدون یادگیری از این تجارب علمی و انقلابی، نتیجه ای جز غرق شدن در گرداب مبارزات طبقاتی غیر پرولتری به بار نخواهد آورد. در حالی که با شناخت از این اصول انقلابی اثبات شده موجود در تئوری کمونیسم علمی در پراتیک طبقه کارگر و با بکار بردن آنها در فعالیت عملی روزمره و جمع بندی از پیشرویهای محصول این پراتیک آگاهانه، که صرفاً فقط در یک حالت غیر تکاملی نمانده و قابلیت تلفیق در مبارزات جدید نیز دارند، و به تکامل تئوری کمونیسم علمی منجر می شوند، می توانیم وظیفه ی دفاع و نقد را در انجام این نظرات پرولتری در پیش بگیریم .

برای اثبات این امر و باتوجه به اینکه ظاهراً "شاگردان" فوق خود را مارکسیست - لنینیست می دانند، به آموزشهای این گنجینه ی گرانبهای علمی پرولتاریا رجوع کرده و ببینیم تا چه حد رفقای فوق وفادار به این تئوری پرولتری می باشند .

باوجودی که بارها در بحثها تاکید کرده ام که کمونیسم علمی بیان نظرات مارکس، انگلس، لنین، و مائو می باشد که محدود به یک واقعه نبوده بلکه در زمینه های ایدئولوژیک، اقتصادی، سیاسی، تشکیلاتی، سبک کاری، فلسفی، نظامی، و غیره، با خصلت تکامل یابنده در پرتو ماتریالیسم دیالکتیکی، تداوم مبارزه طبقاتی، با پراتیک باید تلفیق داده شود و لذا خصلت عام دارد و نه صرفاً محدود به یک پراتیک

مشخص. به علاوه هر نظریه در مورد مسئله مشخصی در مبارزه طبقاتی خارج از این جمع‌بندی‌های تئوریک را نمی‌توان در قالب کمونیسم علمی و معیار کلی قرارداد که هنوز هم در سطح جهانی با مبارزات پرولتاریا تلفیق نیافته و به اثبات نیز نرسیده است.

به این اعتبار برای محکم به دست گرفتن "موضع، نقطه نظر و اسلوب" پرولتاری، در نقد نظری که فاقد کیفیت ماتریالیستی - دیالکتیکی است، اهمیت پیدا می‌کند. یعنی بدون حرکت از جمع‌بندی‌های تئوری کمونیسم علمی، بررسی نقطه نظر مطرح شده در پرتو آن و به کاربردن اسلوب متکی بر ماتریالیسم دیالکتیکی نمی‌توان نقدی اصولی را بطور ذهنی مطرح ساخت و لذا از اتهام زنی غیر مستند و غیرمادی باید پرهیز نمود. بازگو کردن نکاتی اصولی از کمونیسم علمی و نظرات شاهرخ - که در تلفیق این اصول با شرایط مشخص هستند - به آن جهت است تا رفقای خواننده با مقایسه ی معیارهای کمونیستی و ادعاهای نقدکننده از نوشته ی مرا ملاحظه کرده و تفاوت بنیادی نظری میان برخی از رفقای شرکت کننده در "قدم اول" را با بنیادگزاران این تجمع، در پرتو جدا کردن سره از ناسره مشخص کنند.

1- بدین ترتیب باتوجه به سؤال از انگلس که کمونیسم چیست؟ اصول کمونیستی را "علم شرایط رهائی پرولتاریا" بیان کرد. (1847 - تکیه از ن.)

این تعریف انگلس به معنای نادیده گرفتن تکامل کمونیسم علمی نیست زیرا طبق جهان بینی ماتریالیستی، ماده دائما در حال حرکت تکامل یابنده و از جمله تکامل مبارزات طبقاتی، علم مربوط به آن، نظیر متحجرماندن نظرات ایده آلیستی، درجا نمی‌زند. علم با بالا رفتن شناخت بشریت در پراتیک مقولات مختلف تدقیق شده و تکامل می‌یابد و لذا همه جانبه می‌شود. در علم فیزیک، نظیر تدقیق معادلات حرکت مکانیکی نیوتون در سرعت پائین، معادلات حرکتی مکانیک نسبیت انیشتین در سرعت بالا، معادلات حرکتی مکانیک کوانتیک عناصر بنیادی (بی نهایت کوچک) تشکیل دهنده ی ماده، نه ایسم گذاری مکاتب نیوتونیسم، انیشتینیسم، کوانتیسم و غیره صورت گرفته و نه به نفی معادلات حرکتی در سرعتهای متفاوت منجر شده اند. زیرا هیچکدام از این مکاتب که در واقع جدا و مغایر علم حرکت در موارد مختلف نبوده، بلکه محاسبه دقیق حرکت ماده در شرایط مشخص می‌باشند، که ضدهم نیستند، مکتب جدید نظری نیز نیستند و مکمل یکدیگرند. به همین علت بجز در ابتدا که مارکسیسم به عنوان مکتب جدید دیدگاه پرولتاریا بوجود آمد که توضیح کمونیسم علمی مبارزه طبقاتی و جهان بینی بود و ایسم گذاری لنینیسم و مائونیسم و غیره در این زمینه، فرمولبندی نادرستی است ولی از نظر محتوایی نظرات لنین و مائو ضمن دفاع از نظرات مارکسیستی، در تکامل نظرات مارکس و انگلس می‌باشند.

اما در جنبش چپ "مدافع" کمونیسم، برخی اصول کمونیستی را تنها در سطح مارکسیسم دانسته و تجارب افزوده جمع‌بندی شده توسط لنین در شرایط جدید دوران ظهور تکاملی نظام سرمایه داری به مرحله ی امپریالیستی، حزب سازی، تحلیل از شرایط انقلاب کردن، خطر نفوذ نظرات غیر پرولتاری در احزاب کمونیست، مسائل بعد از پیروزی انقلاب اکتبر و مسائل فلسفی جمع‌بندی شده ی وی، مورد قبول آنان نیست. برخی دیگر خود را مارکسیست - لنینیست دانسته و افزوده های لنین را به تئوری اصول پرولتاریا در رسیدن به کمونیسم کافی می‌دانند و در 100 سال اخیر افزوده های جدید جمع‌بندی شده از پراتیک انقلابی پرولتاریائی را نمی‌پذیرند. برخی دیگر اندیشه مائو را نیز به اصول پرولتاریا افزوده، قبول دارند. برخی دیگر ایسم‌های دیگری در جنبش روشنفکری جهان را نظیر تروتسکیسم راهنمای خود می‌دانند. حزب رنجبران ایران در مبارزه با این آشفته گی نظری موجود در ایجاد تفرقه حتا در عرصه ی کمونیسم علمی که برخاسته از پراتیک انقلابی مداوم پرولتاریائی کمونیستی است را با ایسم تراشی

مکاتب جدا از هم قبول نداشته و در قالب تکامل علم کمونیسم توسط 4 رهبر کبیر طبقه کارگر جهان مطرح ساخت. این تئوری باز هم در ادامه مبارزه طبقاتی پرولتاریا تکامل خواهد یافت .

اگر کمونیستها جهان بینی ماتریالیسم دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی مبارزات طبقاتی را قبول داشته باشند، نمی توانند منکر رشد مداوم کمونیسم علمی شوند و تاریخ علم تکاملی کمونیستی را با قیچی غیر مسئولانه و غیر پرولتری، با به دوراندختن بخشی از این تکامل تن به تحولات متافیزیکی و یا ماتریالیسم مکانیکی بدهند. مسلما این گونه انکار در پیش بردن مبارزه طبقاتی پرولتاریای مسلح به تئوری انقلابی، صدمات سهمگینی به رشد مبارزه طبقه کارگر زده و به جای حرکت در جاده درست به بی راهه های ناکجا آباد می کشاند. با مایه گذاشتن از جان بی شمار کمونیستی، بدون جمع بندی از تجارب جدید مبارزه علیه تداوم فقر و فلاکت طبقه کارگر در زیر سلطه ی استثمارگران انسان از انسان، حلقه ی اصلی تجارب علمی جدید کمونیستی را نیافته و بی توجهی بسیار در دامن زدن به تشنیت نظری به بار آورده است. زیرا جوامع طبقاتی بدون حرکت آگاهانه مسلح بودن به تئوری انقلابی، جنبش کارگری با سرکوب دشمنان طبقاتی اش توسط حاکمان، با تلوتلو خوردن مبارزاتی به چپ و به راست رو به رو شده و در نگاه به تاریخ از دیدگاه ماتریالیسم- دیالکتیکی از مسیر درست پیشروی دور می افتند .

از نظر تاریخی می بینیم که بدون وجود تئوری پیشرو تاریخی، حرکت های زیاد چند هزار ساله ی دهقانان در مبارزه علیه نظام فئودالی، قادر به برچیدن نظام فئودالی نشدند و این نظام استبدادی توانست حاکم بماند، زیرا دهقانان ادامه مناسبات فئودالی را برای مالک شدن خودشان طلب می کردند و نه نقد پایه ای این نظام را. اما نهایتا با رشد تضاد ناشی از مناسبات تولیدی جدید بین نیروی کار و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله (سرمایه داران)- یعنی استثمار نیروی کار فاقد مالکیت خصوصی بر وسایل تولید- افزایش مبارزات توده ای علیه حاکمیت فئودالیسم تحت رهبری سرمایه داران بوجود آمد. در شرایط روبه افول نهادن نظام فئودالی، این انقلاب بورژوا- دموکراتیک، ابتدا مناسبات فئودالی را بطور ناپیگیری به زیر کشید به طوری که بسیاری از مناسبات فئودالی جان سخته باقی مانده است. خود کسب قدرت توسط سرمایه داران نیز قرن ها به طول انجامید. اما در عصر سرمایه داری حاکم در تعدادی از کشورها، در کمتر از یک قرن طبقه کارگر با مسلح شدن به تئوری کمونیسم علمی جمع بندی شده از پراتیک مبارزاتی طبقه کارگر توسط مارکس و انگلس، چنان تئوری انقلابی علمی در هدایت طبقه کارگر بوجود آوردند که پرولتاریا با بکار بردن این تئوری و تهیه ی استراتژی و تاکتیک برنامه ای، توانست قدرت دولتی را در برخی از کشورهای سرمایه داری به زیر کشیده و قدرت کارگری را مستقر سازند. حرکت مبارزاتی آگاهانه ی کارگران، برتری ارزنده ای نسبت به حرکت دیگر طبقات موجود جوامع بشری نشان داد .

ادامه ی آموزش های کمونیسم علمی در رابطه با جنبش کارگری در قرن گذشته :

لنین در "چه باید کرد؟" در جریان مبارزات چندساله ی ایدئولوژیک با نظریه پردازان منحرف نوشت :

(2)- ما می گوئیم "پیش از آن که متحدشویم و برای آنکه متحدشویم ابتدا بطور قطع و صریح لازم است خط فاصلی بین خود قرار دهیم" ... اما ما خواستار آنیم که آنچه موجود است تغییر یابد و سرفروآوردن در برابر آن و سازش با آن را رد می کنیم.(منتخبات 4 جلدی لنین در یک جلد از انتشارات سازمان انقلابی- ص 81)

3- مارکس در این نامه به سران حزب نوشته بود که: اگر واقعا متحد شدن را لازم دیده اید پس بخاطر برآوردن مقاصد عملی جنبش قراردادهائی به بندید ولی پرنسیپ فروشی را روا ندارید و "گذشتهای" تئوریک نکنید. این بود فکر مارکس، در صورتی که در بین ما مردمانی پیدا می شوند که به نام مارکس می کوشند از اهمیت تئوری بکاهند!

4- بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز نمی تواند وجود داشته باشد... نقش مبارز پیشرو را تنها حزبی می تواند بازی کند که تئوری پیشرو را هبیر آن باشد. (همانجا - ص 82)

5- حال تذکرات انگلس را در مسئله مربوط به اهمیت تئوری در نهضت سوسیال دموکراتیک، که مربوط به سال 1874 است در اینجا نقل می نمایم. انگلس - برخلاف آنچه که در نزد ما مرسوم است - برای مبارزه عظیم سوسیال دموکراسی دوشکل (سیاسی و اقتصادی) قائل نشده، بلکه در ردیف آنها مبارزه ی تئوریک را هم قرار داده، سه شکل قائل می شود. (همانجا)

6- سوسیالیسم از آن موقعی که به علم تبدیل شده است ایجاب می کند که با آن چون علم رفتار کنند، یعنی آن را مورد مطالعه قرار دهند. این خودآگاهی را که به این طریق حاصل شده و بطور روزافزونی در حال ضیاء و روشنی است، باید در بین توده های کارگر با جدیتی هرچه تمامتر اشاعه داد و سازمان حزب و سازمان اتحادیه ها را هرچه بیشتر فشرده و محکم ساخت. (همانجا - ص 83 و به نقل از جنگ دهقانی آلمان - انگلس)

7- طبقه کارگر با قوای خود منحصر می تواند آگاهی تریونیونیستی حاصل نماید... تشکیل اتحادیه بدهد و برضد کارفرمایان مبارزه کند... ولی آموزش سوسیالیسم از آن تئوریهای فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران متتبع نموده اند. فرد مارکس و انگلس در زمره روشنفکران بورژوا بودند. (همانجا - ص 84- تکیه از ن.)

8- نهضت خودبه خودی کارگری همان تریونیونیسم... چیزی نیست جز همان اسارت ایدئولوژیک کارگران از طرف بورژوازی. از این رو... مبارزه با جریان خود به خودی آن را زیر بال و پر سوسیال دموکراسی انقلابی بکشیم. (همانجا - ص 88)

آموزشهایی از مائو :

9- فلسفه مارکسیستی، ماتریالیسم دیالکتیک، دارای دو ویژگی کاملا بارز است : ویژگی اول خصلت طبقاتی آنست - این فلسفه بصراحت اعلام می کند که ماتریالیسم دیالکتیک در خدمت پرولتاریاست. ویژگی دوم، خصلت عملی آنست - یعنی تاکید وابستگی تئوری به پراتیک، تاکید بر آن که تئوری بر اساس پراتیک مبتنی است و به نوبه خود به پراتیک خدمت می کند. (مائو - درباره عمل منتخب جلد 1 - ژوئیه 1937)

10- شناخت با پراتیک آغاز می گردد و شناخت تئوریک از طریق پراتیک کسب می شود و باید دوباره به پراتیک بازگردد. نقش فعال شناخت نه فقط درجهش از شناخت حسی به شناخت تعقلی بلکه - این مهمتر است - از شناخت تعقلی به پراتیک انقلابی نیز بیان یابد. (همانجا)

11- اسلوب تحلیلی اسلوب دیالکتیکی است. منظور ما از تحلیل، تحلیل ذاتی اشیاء و پدیده هاست. بدون آشنائی با زندگی و بدون درک واقعی تضادهای موردنظر نمی توان تحلیل درستی از آنها به عمل آورد. (سخنرانی در کنفرانس کشوری حزب کمونیست چین در باره کار تبلیغاتی - 12 مارس 1957- تکیه از ن.)

12- در کار سطحی بودن و از خودبی دقتی نشان دادن، به لافزنی و گزافه گوئی پرداختن و به معلومات بریده بریده خود غره شدن - چنین سبک کار نهایت ناپسندی مغایر روح اساسی مارکسیسم - لنینیسم است. (آموزش خود را از نو بسازیم - مه 1941 آثار منتخب جلد 3- تکیه از ن.)

13- لیبرالها به اصول مارکسیسم به دیده دگمهای خشک و تجریدی می نگرند. آنها مارکسیسم را می پسندند ولی حاضر نیستند آنرا به مرحله ی عمل در آورند و یا آن را کاملاً به مرحله ی عمل در آورند؛ آنها حاضر نیستند مارکسیسم را جای گزین لیبرالیسم خود نمایند. این اشخاص هم صاحب مارکسیسم خاص بودند و هم لیبرالیسم خویش را حفظ می کنند. (علیه لیبرالیسم - 7 سپتامبر 1937 - آثار منتخب جلد 2)

14- انتقاد درون حزبی سلاحی است که به امر استحکام تشکیلات حزب و تقویت نیروی رزمنده حزب خدمت می کند. ولی انتقاد در سازمان حزبی ارتش سرخ همیشه چنین خصلت ثابتی نداشته بلکه بعضی اوقات حتی به حملات شخصی تبدیل شده است. در نتیجه، این امر که یکی از مظاهر اندیویدوالیسم خرده بورژوائی است نه تنها به افراد، بلکه به سازمانهای حزبی هم صدمه زده است. به منظور ریشه کن کردن این پدیده، باید به اعضای حزب فهماند که منظور از انتقاد ارتقای نیروی رزمنده حزب جهت نیل به پیروزی در مبارزه طبقاتی است و از انتقاد نباید به مثابه سلاحی برای حملات شخصی استفاده کرد. (درباره اصلاح نظرات نادرست در حزب - دسامبر 1929- آثار منتخب جلد 1- تکیه از ن.)

توجه دقیق به مواضع شاهرخ :

15- طبقه کارگر جهانی در طول 200 سال تاریخ مبارزات خود با ایجاد 3 انترناسیونال (تشکیلات جهانی طبقاتی کارگران) و در عرصه ی تشکل و آگاهی و اشکال مبارزه طبقاتی تجاربی ذی قیمت اندوخته است تا به عنوان سلاح برنده علیه بهره کشی و استثمار و استبداد طبقه سرمایه دار و برای رسیدن به عدالت اقتصادی و اجتماعی و در تعیین سرنوشت اقتصادی و سیاسی خود به کارگیرد : در عرصه تشکلهای طبقاتی تعاونیها، صندوقهای همیاری، سندیکا، اتحادیه، فدراسیون و... که به عنوان ابزار نبرد در عرصه های اقتصادی هستند و حزب سیاسی مستقل کارگری، شوراهای کنترل و شوراهای نمایندگان، کمیته های متنوع ... و مهمتر اینکه آگاهی سوسیالیستی به عنوان علم شناخت حرکت در قوانین اجتماعی و علم رهائی از بردگی اقتصادی و سیاسی و علم برقراری حاکمیت طبقاتی کارگری را در حافظه تاریخی، انبان خود به عنوان توشه راه مبارزه دارد. (تشکل و آگاهی طبقاتی تنها ضامن و کسب مطالبات کارگران است - شاهرخ و محمدجراحی - 1393/3/21 - ص 169 از کتاب برگزیده آثار شاهرخ. تکیه از ن.)

16- آیا طبقه کارگر به قول مارکس در شرایط از خودبیگانگی، رقابت درونی، تسلط ایدئولوژی بورژوائی و قدرت احزاب بورژوائی در سازماندهی برنامه های سرکوب مادی و معنوی و با وجود امثال حکیمی که الغای خرید و فروش نیروی کار را بدون درهم شکستن ماشین دولتی و تسخیر قدرت سیاسی ممکن می دانند و از همه مهمتر بدون علم کمونیسم به عنوان علم شرایط رهائی اش می تواند خود و جامعه را برهاند؟! (تکیه از ن.)

17- این نوکر بی جیره و موجب سرمایه عین تمامی اسلاف رویونیست سوسیال دموکراتش در تبلیغ آشتی طبقاتی و دمسازی با بورژوازی از طریق نفی انقلاب و درهم شکستن ماشین دولتی و تسخیر قدرت سیاسی بنیان های مارکسیسم را در عرصه دولت و انقلاب، قیام، حزب سیاسی تحریف و نفی کرده و طبقه کارگر را در ناآگاهی خودبه خودیسم و پراکندگی و بی برنامه گی عملا دنباله رو جریانات مختلف بورژوازی می کند. (در مبارزه خود علیه نیروی متحد طبقات دارا- 1393/8/20- ص 226- 227 از برگزیده آثار شاهرخ- تکیه از ن.)

18- در شرایط تسلط ایدئولوژی سرمایه داری، رقابت درونی، خودبیگانگی کارگران و سیاستهای سرکوب مادی و معنوی برنامه ریزی شده و حرفه ای طبقه و دولت و احزاب سرمایه داری نقش حزب سیاسی طبقه کارگر به عنوان و تجلی آگاهی کمونیستی با جنبش مبارزاتی کارگران از طریق تشکلهای، عناصر پیشرو، مبارزات جاری کارگران نقش حیاتی مرگ و زندگی می باشد. (همانجا، ص 234- تاکید از ن.)

19- طبقه کارگر ایران و سوسیالیستهای انقلابی آن هنوز در اول راه مبارزه برای حاکمیت شورائی کارگران قرار دارند و این مهم بدون علم کمونیسم به عنوان علم انقلاب و علم حاکمیت کارگری از طریق پیوند این علم با جنبش مبارزاتی کارگران در ایجاد حزب سیاسی طبقه کارگر امکان پذیر نیست. (همانجا - ص 237- تکیه از ن.)

20- در چنین شرایطی با علم به تاوان سنگین فعالیت کارگری فقر و گرسنگی تدریجی نظام سرمایه داری، به دوستان سینه چاک پرستش حرکتیهای خودجوش و دنباله روان آن که بی برنامه گی، نظاره گری، پاسیفیزم را با شعار اینکه توده ها تشکل خود را خواهند ساخت باید گفت این دوستان با نفی اولاً تجارب ایجاد و فعالیت تشکل های توده ای در شرایط خفقان و فاشیستی، ثانياً جدائی مصنوعی اشکال تشکل و مبارزه و سازماندهی مبارزات طبقاتی آن با نفی پروسه آگاهی طبقاتی و ایدئولوژیهای پرولتاری... تبدیل شده و میدان را به جریانات سرمایه ساخته در فریب و انحراف کارگری می دهند. (جهت ایجاد حزب و اتحادیه های سراسری به پیش - ص 268 - 1393/11/13- تاکید از ن.)

21- همین امروز می توانیم با ایجاد هیئت های موسس فدراسیون از طریق متشکل شدن تشکل های موجود مانند کانون های صنفی معلمان، سندیکای کارگران شرکت واحد، سندیکای هفت تپه، سندیکای نقاشان، سندیکای خبازان و بنایان، کمیته ها و اتحادیه های کارگری و تشکلهای موجود در پتروشیمی ها و... (و نگفته با هرتشکلی.ن) و یا تجمع نمایندگانی از این تشکلهای اقدام به ایجاد فدراسیون و کنفدراسیون نماییم. این می تواند شروع تشکلهای رزمنده و بزرگ سراسری طبقاتی ما زحمت کشان باشد تا از طریق آنها در آینده نزدیک بتوانیم از پراکندگی نجات یافته مبارزه های پراکنده را به سراسری کوبنده تبدیل نماییم... چاره ما زحمت کشان وحدت و تشکیلات است. (با شما سخن می گویم - ص 297- 298- 1394/4/9- تکیه از ن.)

در 21 نکته فوق، موضوعاتی که بخشی از مقولات کمونیسم علمی را آورده ام رفقای کارگر می توانند با توجه به این نکات به ارزیابی از نظرات "شاگردان شاهرخ" و نقد ک.ابراهیم از نظر آنان پرداخته و به قضاوت بنشینند.

رابطه تئوری و پراتیک

در نقد نظر "شاگردان شاهرخ" (درج شده در نشریه 10)، توسط ک. ابراهیم تحت عنوان "برخورد عرفانی یا دیالکتیک ماتریالیستی؟" که در نشریه شماره 11 آمد، در پاراگراف اول در صفحه اول این مقاله نوشتیم:

کم نیستند نیروهای چپی که خود را "کمونیست" می نامند ولی در بیان نظرات تئوریک - سیاسی - تشکیلاتی و سبک کاری در برخورد به نظرات مبارزه طبقاتی انقلابی طبقه کارگر به جای تحلیل دیالکتیک ماتریالیستی با نظرات عرفانی دمسازمی شوند! اینان اگر قبول داشته باشند که "بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی به وجود نمی آید"، پس این تئوری انقلابی طبقه کارگر را که به طور فشرده در کمونیسیم علمی تبلور یافته است و محصول مبارزات بیش از 200 ساله طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه داران، در تحلیل جوامع بشری کنونی با چشم انداز ماتریالیسم تاریخی، آموختن از آزمونهای علمی در عرصه های اقتصادی، سیاسی و فلسفی سیر تحولی خود را پیدا کرده و می کند. لذا بدون محکم به دست گرفتن و شناخت علمی این تئوری و تلفیق آن با شرایط مشخص توسط تشکلهای کارگری کمونیستی، رشد مبارزه طبقاتی طبقه کارگر از مسیر درست پیشروی انقلابی منحرف شده و در بیراهه های غیر پرولتری، در غلتیده و به خیانت و نابود شدن در جدائی از مبارزه راستین پیروزمند خود گام می گذارند.

کمتر فرد یا جمعی را می توان یافت که از این نوشته به آن نتیجه برسد که من پراتیک را محصول تئوری بدون پشتوانه پراتیکش بیان کرده ام و فراموش کند که بسیاری از تشکلهای به نام کارگری بودن در گذشته و حال به بی راهه رفته اند. اما به این اعتبار و باتوجه به تجارب مثبت و منفی در برخورد به مبارزات تلفیق دهندگان تئوری علمی مبارزه طبقاتی طبقه کارگر به شرایط مشخص جنبش کارگری ایران، نوشته "تقدیم به شاگردان انقلابی شاهرخ زمانی" به جای تاکید روی این قسمت از نوشته من، و رد انحرافات جدی موجود در جنبش کنونی طبقه کارگر ایران با دوپهلوی گوییهای هم این و هم آن، موضع دقیق کمونیستی را از ابتدا مطرح نمی کنند، در هاله ای از اوهام ریشه ی انحرافات ایدئولوژیکی در این مبارزات را معین نمی سازند. بحثها در سطح مواضع سیاسی و یا تشکیلاتی این مبارزات در نشریه شماره 10 تدارک حزب انقلابی طبقه کارگر عمق نیافته و نهایتا در جواب به این "شاگردان"، نقدی در نشریه شماره 11 نوشتیم. ولی نقد عرفانی این رفقا در جواب دادن به نقد من، در نشریه شماره 12 مطالبی منتشر کرده اند که مجبور به جواب دادن به نظرات انحرافی آنان شدم. ملاحظه خواهید کرد که ببینید این رفقا با ادامه به نقد عرفانی، خواننده گان را در سرگردانی باقی گذاشته اند. این انحرافات زائیده چه بینشهایی هستند و راه برون رفت چه می تواند باشد؟ در زیر به نقد این رفقا با ذکر نظر آنان قضاوت نهائی را به خواننده گان واگذار می کنم:

ذهنیگری اول: این رفقا می نویسند: "چرا رفیق کاک ابراهیم چنین نوشته دقیق که فاکتها ی عینی آن هنوز کاملا" روشن دیده می شوند، آن را به بر خورد عرفانی تعبیر کرده و نتیجه می گیرد "... و در بیراهه های غیر پرولتری، در غلتیده و به خیانت و نابود شدن در جدائی از مبارزه راستین پیروزمند خود گام می گذارند." و ما را به غیر پرولتری، در غلتیده و به خیانت و نابود شدن در جدائی از مبارزه راستین تزئین می کند."

در جواب به این ادعا، من به فاکتها ی ارائه شده ی شما برخورد عرفانی نکرده ام. به مصداق "من از بهر حسین در اضطرابم - تو از عباس می گوئی جوابم" هر کسی که دقیقا نظر ارائه شده مرا بخواند می فهمد بیان یک رویداد تاریخی در چگونگی رسیدن به تئوری علمی و عمل کردن یا نکردن آن می باشد

که در بیش از 200 سال اخیر صورت گرفته است. اما در توضیحاتی که در نشریه شماره 11 آورده اید به "دوپهلو گوئی شما" که ضد و نقیضند اشاره کرده ام. ولی شما با بی اعتمادی و تهمت زنی با برداشت غلط از آن نوشته من نظر ناگفته ی مرا نسبت به خود ربط داده اید؟. خیر آنچه که نوشته ام بیان قانونمندی کلی دفاع از اصول کمونیستی آمده که عدم دفاع و بکار بستن آنها انتخاب بی راهه می باشد و کم نبودند تشکلهای بزرگی نظیر احزاب سوسیال دموکرات و احزاب کمونیست سابق رویونیست شده و صدها تشکل کوچک که به کج راه رفته اند و حتی در مقابل پیشروی جنبش کارگری سنگ انداخته اند. پس این ارزیابی من مربوط به شما نبوده که حتی یک سازمان جا افتاده ای هم ندارید چرا به خودتان گرفته اید؟! در حالی که خودتان در چند سطر بالاتر از انحرافات برخی از جریانات نظری صحبت کرده اید، نشان می دهد که پس عدول از اصول کمونیستی وجود دارد. ولی در جای دیگر فدراسیون سازی همه باهم را مطرح کرده اید! چرا به خودتان حق می دهید وارد اندیشه عرفانی شده و می نویسد که من شما را به خیانت و غیره تزیین می کنم که حالت "ننه من غریبم" گرفته اید؟ اگر شما ماتریالیستی - دیالکتیکی می اندیشیدید، از یک طرف نمی نوشتید **هیچ تشکل کارگری** را نباید حذف کرد و از طرف دیگر کمی پائین تر برخی از تشکلهای کارگری را حذف می کنید. این دوپهلوگوئی است که حتی به شاهرخ هم نسبت می دهید چنین نظری داشته است. اگر شما انتقادپذیر بودید قبول می کردید اشتباهی صورت گرفته، موضوع را درست فرموله نکرده و به تایید نوشته من می پرداختید که نظر انحرافی را افشا کرده ام، و دوپهلوگوئی شما هم بی مورد است، نه اینکه با ذهنی گری که به من تهمت می زنید شما را غیر پرولتر نامیده ام! چرا شلاق پوسیده اتهام زنی را علیه نظر من بلند می کنید!؟

اما این "شاگردان شاهرخ" برخورد ذهنی و عرفانی خود را باز هم مصرانه ادامه می دهند :

ذهنیگری دوم: این رفا در نقد نوشته من می نویسند: "رفیق ابراهیم از کمونیسم علمی که بیان می کند چه چیزی آموخته است؟ یکی از آموخته هایش این است که فکر می کند هرچه صفات زشت تری به نقد کنندگان گرایش اش بدهد به همان میزان کمونیست تر و انقلابی تر و علمی تر شده است، اما اصلاً" به فاکت های عینی ارایه شده موجود در مقاله و به تاریخ مبارزاتی و نتایج کسب شده گرایش خودش فکر نمی کند، که حداقل صفت غیر پرولتری به تشکیلات ها (کدامین ها؟ن.) از جمله تشکیلات متبوع خود ایشان که در بهترین حالت سرانشان دانشجویان انقلابی که باز در بهترین حالت خورده بورژوا محسوب می شوند بوده اند. و یخ زدگی در این جریانات آنقدر قوی هست که بعد از شکست های پی در پی و طولانی مدت، هنوز بخود نیامدند که از خود بپرسند چه دلیلی دارد که بعد از این همه سال مانند سلسله پادشاهی روی کرسی ریاست بوده ایم، ولی **هیچ قدمی مثبت** برای عبور از بن بست و مشکل نتوانستیم، برداریم، اما همچنان نه تحلیلی از ناتوانی می دهیم، و نه حاضریم جای اشغال شده را خالی کنیم، شاید کسان دیگر بتوانند طرح های بهتری پیاده کنند؟ و نه حاضریم به حرف بقیه گوش کنیم. این چه کمونیسم علمی است که **کنگره ای برای نقد و بررسی خود ندارد؟** کنگره ای برای نوکردن خود ندارد؟ کنگره ای برای پیدا کردن ایراد و برطرف کردن آن ندارد؟ کنگره ای برای تغییر کمیته مرکزی که **چندین دهه است نتوانسته هیچ کاری بکند**، و کاملاً مجازی شده است، ندارد؟ و حتی آنقدر بی حرکت است که کنگره ای ندارد تا به شاگردانش بگوید حالا که کاری از دستتان بر نمی آید لطفاً" به استراحت بپردازید. حال با این اوصاف خودشان را پرولتر می داند و ما را غیر پرولتر، این یکی دیگر از آموخته های کاک ابراهیم از کمونیسم علمی خودش است (که متأسفانه برای موجه جلوه دادن چنین کمونیسم علمی، پشت مارکس و لنین سنگر می گیرند، و آنها را نیز در چشم کارگران الوده به سکون و در جا زدن، می کنند.) ساختار فکری رفیق ابراهیم و ماهیت کمونیسم علمی ایشان اینکه، **خورده بورژواها چون از فرقه خودی هستند پرولتر می شوند و پرولتر ها چون از فرقه خودی نیستند غیر پرولتر محسوب می گردند**، این

طریق تقسیم بندی فعالین، کارگری و طبقاتی نیست بلکه تقسیم بندی مذهبی و ایده ایستی که بیشتر به همان عرفانی مورد نظر خود ایشان نزدیک است.) در رابطه با "...نابود شدن در جدائی از مبارزه راستین پیروزمند..." باز سرنوشت گرایش ایشان بهترین فاکت برای روشن شدن واقعیت است که چه کسانی از مبارزه جدا افتاده اند، در رابطه با خیانت که ایشان به عنوان نتیجه و حاصل فعالیت ما در نهایت می داند ما وارد این بحث نمی شویم هر کسی از تاریخ می تواند فاکت های لازم را کسب کند." (تاکیدها از من)

این رفقای تقدیم کننده ی این ذهنی گریها "به شاگردان انقلابی شاهرخ" گام دوم اتهام زنی عرفانی را با بیان انبوهی از ذهنیگریها و رجزخوانی ها اصرار ورزیده اند که به آنها مختصرا اشاره خواهم کرد تا برخورد عرفانی آنان را نشان دهم. آنها می نویسند: "رفیق ابراهیم فکر می کند هرچه صفات زشت تری به نقد کنندگان گرایش اش بدهد به همان میزان کمونیست تر و انقلابی تر و علمی تر شده است." شما بجای نشان دادن نظرات نادرستی که نسبت به خودتان در نقد من یافته اید، ارائه می دادید، فکر خوانی را درپیش نمی گرفتید! این شیوه ای مذموم است که انتخاب کرده اید. اما این رفقا در این بی راهه اصرار می ورزند و ادامه می دهند. اگر باور به ادعاهایتان دارید از مقاله "برخورد عرفانی..." که در نشریه 11 چاپ شده، لطف کرده و این صفات زشت را که نوشته باشم سیاه روی سفید نقل کنید و بنویسید و اگر رندانه جهت نقد کردن چنین جمله ای در نوشته من نیافتید، صداقتی در نقد شما موجود نیست. اما اصرار شما در استفاده ی عنودانه غیرعلمی تان به جای این کار، به علت کم آوردن دلیل درپس این نوشته "تقدیم کننده گان"، موضوع جنجالی دیگری را فکر می کنید که یافته اید و به رفقای رهبری سابق حزب رنجبران می چسبید که بیشترشان توسط رژیم اعدام شدند و حتی 33 سال پیش کنگره دوم حزب نسبت به انحرافات حزبمان در گذشته انتقاد از خود کرد، و به تمامی تشکلهای موجود چپ ارائه داد و رهبری جدید انتخاب شد، نادیده می گیرید .

حال با یادآوری این نکته، در شرایطی که تعدادی از رهبری قبلی از حزب در آستانه ی آن کنگره اخراج شدند، به چه دلیلی در درون "قدم اول" و پیش آمدن مبارزه ایدئولوژیک بین من و شما در مسائل مشخص کنونی طبقه کارگر، کلیه رهبری سابق حزب را وارد این نقد نموده اید و منبع فکری شما از کجاست؟ این معنائی جز پیروی از انتقام گیری نوع اسلامی "قصاص" و "زدی ضربتی، ضربتی نوش کن!" نیست، زیرا که من نظر مشخص نوشته شما را نقد کرده ام و شما در جواب دادن، موضوع دیگری را در مورد رهبری سابق حزب پیش کشیده اید که مطلقا مربوط به این بحث مشخص بین شما با من نمی شود. طبق ادعای شما "بخ زدگی در این جریانات آنقدر قوی هست که بعد از شکست های پی در پی و طولانی مدت، هنوز بخود نیامدند که از خود بپرسند چه دلیلی دارد که بعد از این همه سال مانند سلسله پادشاهی روی کرسی ریاست بوده ایم!". این پولمیک جنجالی هیچ ربطی به مسائل کنونی ما ندارد. بحث انحرافی شما نشانه ی فرار از بحث مشخص به بحث مجرد است .

ذهنیگری سوم: شما به مصداق "کسی که در حال غرق شدن باشد، برای نجات خود به هر خس و خاشاکی در گرداب متوسل می شود"، به جای ادامه دادن به نقد نوشته ابراهیم، علاوه بر نقد رهبری و حزب رنجبران ایران به دلیل کم آوردن استدلال، با نفی گرائی از گذشته حزب ما ادعا کرده اید که چندین دهه حزب ما کنگره نداشته که دروغ محض است و هیچ ربطی به بحث کنونی بین شما و من ندارد!! (رجوع کنید به رنجبر شماره 20 در مورد گزارش کنگره سوم حزب که در آرشیو رنجبر در سایت حزب وجود دارد) و ادامه می دهید "هیچ قدم مثبتی برنداشته ایم"، اتفاقا شما هستید که با دادن "صفات زشت" به حزب ما، پرداخته اید و من هم جوابی بیش از این را ضروری نمی دانم که نظرات بیش از 70% شاهرخ را

سالها پیش از انتشار آنها در دهه ی 1390 ، حزب رنجبران در مورد مسائل جنبش کارگری سیاه روی سفید نوشته شده و مطابقت با حرکت انقلابی طبقه کارگر و حتا کاملتر شده را ارائه داده و منتشر شده اند که رفقای کارگر ایران می توانند با شناخت بیشتر از مواضع حزب ما ببینند. آیا حزب رنجبران که شما مدعی هستید هیچ کاری انجام نداده، این نظرات حزب هیچ قدم مثبتی نیست که اگر این درست باشد شاهرخ هم باید مورد حمله شما باشد که هیچ کار مثبتی انجام نداده؟. این واقعیت برای شما امروز قابل تحمل نیست که از درون انحلال طلبان پرورش یافته، نفی گرائی را پیشه کرده اید و در دفاع از نظرات زنده یاد شاهرخ ناپیگیر هستید و حتا به جای انتقاد سالم از خود به توجیه نظرات عرفانی خودتان، می پردازید و با حمله به مواضع من و به حزب رنجبران، خود را تسکین می دهید !

ذهنیگری چهارم : رفقا مدعی هستند: " حال با این اوصاف خودشان را پرولتر می داند و ما را غیر پرولتر، این یکی دیگر از آموخته های کاک ابراهیم از کمونیسم علمی خودش است (که متاسفانه برای موجه جلوه دادن چنین کمونیسم علمی، پشت مارکس و لنین سنگر می گیرند، و آنها را نیز در چشم کارگران الوده به سکون و در جا زدن، می کنند.) ساختار فکری رفیق ابراهیم و ماهیت کمونیسم علمی ایشان اینکه، خورده بورژواها چون از فرقه خودی هستند پرولتر می شوند و پرولتر ها چون از فرقه خودی نیستند غیر پرولتر "محسوب می گردند ."

کمونیسم علمی تئوری انقلابی طبقه کارگر است. لذا این تئوری نه فراورده ابراهیم و نه هیچ کس دیگر می باشد. آیا شما حتا یک کلمه می توانید در مجموعه نوشته های ابراهیم پیدا کنید که چنین ادعائی کرده باشم که این "کمونیسم علمی خودم" است؟! اما شما در نوشته " تقدیم کنندگان به شاگردان شاهرخ" نه تنها از نوشته زنده یاد شاهرخ کمونیسم علمی نیاموخته اید، و به دفاع از آن هم نپرداخته اید و حتا می دانید در اولین فرصت شرکت و صحبت در "قدم اول" من در دفاع از کمونیسم علمی صحبت کردم و نظرات حزب رنجبران را در زمینه ی حزب سازی کمونیستی بیان داشتم که در وبلاگ محمد اشرفی موجود است. ولی شما اول صحبت از "کمونیسم علمی خودش" می کنید و بعد مدعی می شوید که نا به جا در دفاع از آموزشهای مارکس و لنین در پشت آنها "سنگر" گرفته، اگر این حرفهای شما واقعیت داشته باشد باید آن نظراتی که من از لنین در مورد وحدت روی اصول و نکات اساسی برنامه و تاکتیک حزبی آورده ام و بارها گفته ام و از شما خواسته ام بروید و به کتاب "یک گام به پیش و دوگام به پس" لنین رجوع کنید و اگر یافتید که حرف خود ساخته ی من نیست، پس حق سرزنش ندارید و اگر نیافتید ساختار فکری رفیق ابراهیم که دفاع از کمونیسم علمی است را تحریف می کنید و براساس این تحریف ادعا شما به شدت تحت تاثیر روش خرده بورژوازی تهمت زنی قرار گرفته است از جمله این که "خورده بورژواها چون از فرقه خودی هستند پرولتر می شوند و پرولترها چون از فرقه خودی نیستند غیر پرولتر"!! اولاً دفاع از آموزشهای مارکس و لنین وظیفه ی تخطی ناپذیر کلیه کمونیستها و از جمله خود شما هم می باشد. ثانیاً یک خرده بورژوائی که با دفاع از اصول کمونیسم علمی و تلفیق آنها با شرایط مشخص متعهدانه عمل کند، هزاربار بهتر از کارگرانی است که در گرداب رفرمیسم سازش طبقاتی با نظام سرمایه داری و یا درجهنم رویزیونیسم، اپورتونیسم، فرقه گرائی، انحلال طلبی و غیره قرار دارند . شما حتا تعریف درستی هم از نفوذ افکار خرده بورژوازی در درون جنبش کارگری ندارید که می بینید تفرقه موجود در جنبش کارگری ایران ناشی از ضرورت مبارزاتی طبقه کارگر نیست. شما این را هم می دانید که هیچ تشکل چپی به اندازه ی تلاش روشنگرانه ی حزب ما در رد نفوذ دیدگاههای خرده بورژوائی در درون تشکلهای چپ انجام نداده است و حتا وقتی که در درون بحثهای "قدم اول" این خرابکاری دیدگاه خرده بورژوائی را نقد می کردم بارها اعتراض کردید که چرا این حرفها و یا فقط این حرفها را می زنم؟! به عنوان روشنفکر کمونیست اگر به درستی از آموزشهای آموزگاران بزرگ طبقه

کارگر دفاع کنم وظیفه خود می دانم و از شما هم دعوت می کنم نه به صورت بهتان زنی بلکه به طور مادی موجود در نقد نظرات حزب و نوشته های من که اگر در خدمت پیشبرد نظرات خرده بورژوازی باشد، به مبارزه ی ایدئولوژیک بپردازید، تا آلوده گان به غش ضدکارگری هویداشود. سوما شما به غیر از شاهرخ که از کمونیسم علمی دفاع می کند، نظرات این پرولترهای "شاگرد شاهرخ" را معرفی کنید که در دفاع از کمونیسم علمی در کجا به اندازه ی ما تلاش کرده و نوشته اند تا ما آنان را نظیر شاهرخ زمانی که با آغوش باز به قول معروف به منتها درجه ارج گذاشتیم، بگذاریم؟! آیا شما شهامت دفاع از "چنین کمونیسم علمی" - نظیر شاهرخ - را دارید؟ اگر دارید چرا بارها در اجلاسهای "قدم اول"، دفاع مرا از آن زیر علامت سؤال بردید و نمی توانید حاشا کنید که نمی دانستیم نظیرتعریف شما از اصول چیست؟ علم چیست؟، شناخت چیست؟ آگاهی چیست؟ و "اصول کمونیسم علمی" شما چیست؟ در حالی که دو سال پیش در حدی که لازم بود آنها را در حضور نیروهای دیگر در اجلاس "قدم اول" بیان داشتیم، در برنامه و اساسنامه کنگره سوم مفصلا توضیح داده شده و از همه مستقیم تر در وبلاگ رفیق محمد اشرفی هم موجود است؟! و مقالات متعددی در رنجبرآمده است. اگر شما صداقتی در دفاع از کمونیسم علمی دارید، چرا طی این دو سال به نقد انحرافی بودن آن چه که من بیان داشته ام، نپرداخته اید؟! اما به جای این کار اتهام می زنید که من خودم نظراتی به نام کمونیسم علمی خودساخته دارم، بدون اینکه شما سیاه روی سفید با نقل این نظرات من، مبارزه ی اصولی کمونیستی را پیش ببرید. ولی در عالم تخیلات اتهام زنی ساده ترین کاری است که شایسته ی مدافعان کمونیسم نمی باشد.

ذهنی گری پنجم: این رفقا در ادامه نظر دهی در رد نظرات آمده در مقاله من می نویسید: از " این طریق تقسیم بندی فعالین، کارگری و طبقاتی نیست بلکه تقسیم بندی مذهبی و ایده آلیستی که بیشتر به همان عرفانی مورد نظر خود ایشان نزدیک است" و "... باز سرنوشت گرایش ایشان بهترین فاکت برای روشن شدن واقعیت است که چه کسانی از مبارزه جدا افتاده اند، در رابطه با خیانت که ایشان به عنوان نتیجه و حاصل فعالیت ما در نهایت می داند ما وارد این بحث نمی شویم."

من در نقد نوشته شما در مورد فدراسیون سازی کارگران که یک جا می گوئید هیچ گرایشی را نباید حذف کرد و در جای دیگر به نقد تشکلهای زرد می پردازید، به رد این دوپهلگوئی پرداخته و فدراسیون کارگری باید اساسا در خدمت دفاع از منافع طبقه کارگر باشد، اشاره کرده ام و شما به توجیه نظرتان هنوز هم ادامه می دهید! وقتی هم که شاهرخ به دفاع از کمونیسم علمی می پردازد، شما مدعی می شوید شاهرخ خود را مارکسیست - لنینیست می داند و بدین ترتیب با وجودی که بین کمونیسم علمی تضادی بین مارکسیسم یا مارکسیسم - لنینیسم نیست، چرا دفاع حزب ما از این تئوری را اختراع خودمان می دانید؟ مشکل شما کجاست؟ ولی لاطائلات "بسترسازی" و "شرط و شروط نگذاشتن" را در تجمع "قدم اول" کمونیستی می دانید و این عین ضد ماتریالیسم دیالکتیکی است! مگر لنین در ابتدای ایجاد حزب و برای عضو حزب شدن و آئین نامه داشتن شرط و شروطی نگذاشت، برای اینکه بازار مکاره درست نشود، افرادی مثل پلخانوف، مارتف و تروتسکی زیر بار آن نرفتند و با بلشویکها خط کشی نمودند. از نظر شما لابد این کار لنین "ایده آلیستی" بود و شما برخلاف ادعایتان لنینیست پیگیری هم نیستید. من این نقد شما را غیر پرولتری می دانم که سرگردانی را در بازار مکاره برای خروج از بن بست یافته اید. اتفاقا در مورد تشکلهائی که در فرقه گرانی خرده بورژوائی مست و ملولند! ما نسبت به بیش از دو دهه به خاطر حزب سازی، با این نیروهای چپ در محکم به دست نگرفتن اصول کمونیسم علمی در سطح وحدت روی اصول، و نکات اساسی برنامه و تاکتیک و اساسنامه تشکیلاتی، مبارزه نظری کردیم و دیگر تشکلهای با زیر بار این اصول نرفتند و امتناع از آن، تا به حال موفقیتی به دست نیاورده اند. زیرا از ابتدا به قول معروف "خشت اول چون نهد معمار کج - تا ثریا می رود دیوار کج" حرکت کرده و اعلام

نکرده اند که گام آنها در پیش روی کمونیستها، منوط به محکم به دست گرفتن اصول کمونیسم علمی است. طبق گفته های اولیه شما به درستی هیچ تشکل چپی قادر به پیوند وسیعی در میان طبقه کارگر نشده اند و از جمله در مورد خود شما نیز صدق می کند که نتوانسته اید این کار را بکنید، دلیلش هنوز فقدان حزب کمونیست انقلابی طبقه کارگر است و طبقه کارگر ایران به این تشکلهای مختلف اعتماد نخواهد کرد تا زمانی که کمونیستها با تکیه روی اصول کمونیسم علمی با هم وحدت نکنند و به دفاع واحد از خواسته های به حق طبقه کارگر و با حضور کارگران کمونیست به مثابه اکثریت در این حزب، نپردازند، امر پیوند و اعتماد فراهم نخواهد شد. حزب رنجبران ایران هیچگاه ادعا نکرده پیوند فشرده با طبقه کارگر دارد و یا حزب کمونیست ایران است. هیچگاه شعارها و نظرات مغایر خواست کارگران را در دو سه دهه ی اخیر ابراز نداشته و از همه مهمتر این که رفقای کارگر کمونیست از ایران در بسیاری از موارد اصولی با ما هم عقیده هستند و اگر این ادعا نادرست است، شما انحرافات حزب ما را نشان دهید. ولی شما با ایجاد آش شله قلمکار بستر سازی و شرط و شروط نگذاشتن که در "قدم اول" به دست گرفته اید و تحت عنوان مدافع نظرات شاهرخ دیگران را مشغول تلاش برای جلب به خود کرده اید! پس اگر راست می گوئید ایده آلیسم ما را از نوشته هایمان بیرون بکشید و نشان دهید، نه اینکه به طور عرفانی ناگفته هائی را از نظرات ما به عنوان "واقعیت ها" جا بزنید که چیزی جز عرفانی بودن شما را برملا نخواهد کرد. فراموش نکنید بزرگترین ضدیت با جریان فکری ما از جانب رهبری حزب توده، جریانات جنبش فدائی، حرکت شبه تروتسکیستی از نوع منصور حکمتی ها یعنی از این رهبران منحرف رویونیست، خرده بورژوائی و تروتسکیستی در قالب اپورتونیسم راست و چپ، خود مرکز بین، فرقه گرا و انحلال طلب صورت گرفته و شما هم با گرویدن به این جبهه ی ضد حزب ما، مشغول مبارزه نظری ناسالم در ضدیت با نظرات ما گام گذاشته اید !

ذهنیگری ششم: شما می نویسید: "ما حدس میزنیم بزرگترین مشکل ایشان در نوشته ما مورد کمونیسم شرقی است، بدون اینکه ما اسم از گرایش خاصی برده باشیم، ایشان حدس زدند که ما گرایش ایشان را بخشی از صف کمونیسم شرقی می دانیم، و البته حدس ایشان کاملاً درست است. ما چرا می گوئیم کمونیسم شرقی از رفرمیست ها هستند از نظر ما رفرمیست ها طیف های گسترده ای هستند که از جمله افراد یا گرایشاتی که در بین شکاف دو جناح مختلف سرمایه داری مثلاً" برای مقابله با امپریالیست ها حاضر می شوند با سرمایه داری ملی، سرمایه داری ارتجاعی کنار بیایند، انقلاب را مرحله بندی بکنند و..."

کجای این برخورد ماتریالیستی و کمونیستی است؟ که می نویسید: "ما حدس می زنیم" بزرگترین مشکل ایشان در نوشته ما مورد کمونیسم شرقی است. سپس: "ما حدس می زنیم" گرایش ایشان بخشی از صف کمونیسم شرقی است. بعد اضافه می کنند: "البته حدس زدند که ما گرایش ایشان را بخشی از صف کمونیسم شرقی می دانیم، و البته حدس ایشان کاملاً درست است". واقعاً به مصداق "خودگوئی و خود خندی، عجب فرد هنرمندی" می باشد. این سفسطه بازی نویسندگان را از عرفانی بودن نسبی به سطح عرفانی بودن مطلق درست بودن حدسشان ارتقاء می دهند. به علاوه، شما افتخاری جز دفاع از نظرات شبه تروتسکیستها را ندارید.

من چه نقدی به نوشته مقاله شما در نشریه 10 با حدس زنی نوشتم و چه چیزی الان در جواب دادن می نویسید که: "مبارزه انحرافی و دعوی نیابتی را که از طرف دو انحراف از کمونیسم به شکل کمونیسم شرقی (دربری گویشها چپ سنتی) و اورو کمونیسم (دربری گویشهای چپ مدرن) در مقابل هم پیش می

برند، با دامن زدن به دو دستگی در جنبش کارگری هر روز ضربات بیشتری به جنبش کمونیستی و جنبش کارگری می زنند... " (همانجا) تکیه از ن .

این رفقا با گرفتن برجسبهای عاریتی از شبه تروتسکیستها مقولات "چپ سنتی"، "کمونیسم شرقی" و "ئوروکمونیسم" را وارد به جدال با انحرافات می کنند. اولاً کلمه چپ معنایی ما فوق طبقاتی دارد که به بخشی از هر تشکل سرمایه داری، یا خرده بورژوائی نیز اطلاق شده و در جنبش کمونیستی مثلاً با نام گذاریهایی دیگر دگماتیسم، رویزیونیسم راست و چپ، اپورتونیسم راست و چپ، آنارشیزم و لیبرالیسم، سکتاریسم و غیره ماهیت چپ را روشن می کنند که درخارج از جنبش کمونیستی قرار دارند. ولی خودشما هم گاهی رفرمیست بودن آنان را نوشته اید بدون این که صریحاً اعلام کنید که اینان از کمونیسم عدول کرده اند و در درون جنبش کمونیستی نیستند . ثانیاً چپ سنتی ربطی به کمونیسم ندارد، چون که کمونیسم سنت گرا نیست زیرا اعتقاد به حرکت دیالکتیکی تکاملی تضادهای طبقاتی و دیگر مسایل اجتماعی داشته و لذا تحلیل مشخص از شرایط مشخص را دائماً باید مد نظر داشته باشد تا نماینده واقعی کمونیسم علمی باشد. پس چپ سنتی جایی در تعریف کیفیت کمونیستی ندارد. سوماً کمونیسم شرقی و یا غربی ندارد. کمونیسم شرقی نیز یک کلمه ابداعی بی معنایی است که دردرجه اول به جای معین کردن انحرافات تشکلهایی چپ، نامگذاری کمونیستهای شرق و یا غرب جهت بدنام کردن کمونیستها به میان آورده می شود !! آیا تمام کمونیستهای در شرق و کمونیستهای در غرب انحرافی هستند؟ پس کمونیستهای غیرانحرافی کجایند؟ بدین ترتیب شما با این کار انحرافی بودن کمونیسم شرقی را جا می اندازید که نتیجه اش بدبین کردن توده ها به کمونیسم در شرق است و پیامی درعمل دارند که به تبلیغ "نه شرقی و نه غربی" و نفی کمونیستهای شرق و غرب بودن می انجامد! کمونیسم علم شرایط رهائی پرولتاریا است. اگر درشرق اتفاقی انحرافی حتا در درون کمونیستهای از کشورهای شرق افتاده باشد و یا بیفتد مظهر کمونیسم شرق نمی خورد و خود منحرفین آشکار می شود که اپورتونیست یا رویزیونیست یا سکتاریست و لیبرالیست و غیره بودن مشخص در فلان یا بیسار کشورمی شوند که ربطی هم به کمونیسم ندارند. باید بنا به ضرب المثل اصفهانیها "بچه را به اسم خانواده اش صدا می زنند" و نه "گنه کرد در بلخ آهنگری - به شوشتر زدند گردن مسگری" ، که چنین برخوردی نوع رفتاری دادگاههای طبقات استثمارگر حاکم است که فرد بی گناه را در زمره گناهکاران می گذارند! پس این نوع نام گذاشتنهای جغرافیائی به ضرر کمونیسم است .

بدین ترتیب، ما اعلام کردیم با به نعل و به میخ زدن، رفقای نویسنده به "شاگردان شاهرخ" قول می دهند " کمونیسم شرقی و اوروکمونیسم نیاز به بحث بیشتری دارد!". چرا مقولات اختزاعی انحرافی را اول وارد می کنید تا بعداً اثبات کنید. درحالی که انحرافات اوروکمونیسم هم از گرایش راست و چپ سوسیال دموکراسی بیشتر نیست، کمونیست هم نیستند و این اسم گذاری هم بنام کمونیستهای غربی زیر ضربه بردن کمونیستهای راستین اروپا معنی می دهد که بی مورد است. در شرق هم همانند غرب گرایش چپ و یا راست غیرکمونیستی متشکل یا منفرد زیاد هست. ولی چراغ سبز به رد "کمونیسم شرقی" دادن، به درد استفاده حاکمان سرمایه داری و جهان امپریالیستی و تروتسکیستی از این گونه کلمات می خورد و نه در آموختن از دستاوردهای کمونیستهای شرق و یا غرب از جمله توسط جنبش آگاه کارگری در ایران!!؟

اما در اصرار به معرفی کمونیسم شرقی می نویسند: "ما چرا می گوئیم کمونیسم شرقی بخشی از رفرمیست ها هستند از نظر ما رفرمیست ها طیف های گسترده ای هستند که از جمله افراد یا گرایشاتی که در بین شکاف دو جناح مختلف سرمایه داری مثلاً" برای مقابله با امپریالیست ها حاضر می شوند با سرمایه داری ملی ، سرمایه داری ارتجاعی کنار بیایند، انقلاب را مرحله بندی بکنند ، برای مقابله با

امپریالیسم به صف ارتجاع کمک کنند ، و کارگران را قربانی ریشه های سرمایه داری کنند رفرمیست هستند که طی حدود 80 سال گذشته استالینیست ها و مائوئیست ها تحت تئوری های انحرافی همین قربانی کردن طبقه کارگر برای بخشی از جناح سرمایه داری را پیش بردند، برای مقابله با سرمایه داری جهانی به خدمت سرمایه داری ملی در می آیند ، انقلاب را مرحله بندی می کنند و "...

درکجای تاریخ کمونیستی، رفرمیستها کمونیست نامیده شده اند که در سراسر جهان نیز وجود دارند. کمونیسم مربوط به جغرافیائی بودن نیست؟! به علاوه، اگر رفرمیستهای بین شکاف دو جناح مختلف سرمایه داری ... به صف ارتجاع کمک کنند چرا کمونیسم شرقی نامیده می شوند؟! درتاریخ انترناسیونال دوم لنین با چنین همکاری سوسیال دموکراتهای غربی با امپریالیستها در جنگ جهانی اول رو به رو شد و آنها را سوسیال - امپریالیست نامید و نه کمونیسم غربی؟! و یا استفاده از لفاظیهای تروتسکیستها و امپریالیستها در پیش کشیدن- استالینیسم - در سرکوب کمونیستها واتهام زنیهای آنان شما شرکت کرده اید. درمورد - مائوئیسم - حزب رنجبران ایران با استفاده از اینکه حتی با وجودی که حزب ما از تصمیمات آخرین کنگره نهم حزب کمونیست چین (1968) قبل از درگذشت، مائو که به مخالفت با مائوئیسم پرداخت و افکار هدایت کننده خود را مارکسیسم - لنینیسم تصویب کردند، حزب رنجبران ضمن دفاع از اندیشه مائو هیچگاه مائوئیسم را نپذیرفت و هیچ دلیلی هم برای اثبات این ادعایتان پیدا نخواهید کرد. ضدیت شما با استالین و مائو تحت تاثیر امپریالیستها و تروتسکیستها، دولتهای پرولتری را بعد از درگذشت لنین غیرپرولتری به حساب آورده و در پیروزیهای آنان در شوروی و چین حتی جمله ای به زبان نمی آورید و هم هویت با مرتجعان جهان در رد دست آوردهای پرولتاریا می گردید. در مورد "انقلاب را مرحله بندی می کنند" نیز حرف به عاریت گرفته شده از تروتسکی است .

آیا در تاریخ ندیده اید که انقلابات بورژوائی به دلیل دخالتهای امپریالیستی و ماهیت ارتجاعی نظام سرمایه داری بعد از به حاکمیت رسیدن، فنودالیسم را تمام و کمال نابود نکردند، به دروغ خود را دموکراتیک معرفی نمودند. ولی بلافاصله پس از کسب قدرت، دیکتاتوری نظام سرمایه داری را برقرار ساخته و ادامه می دهند. به طوری که نکات مهمی از جمله در از بین بردن نظام فنودالی، به رسمیت نشناختن برابری زنان با مردان هنوز هم تا به امروزحتا درکشورهای امپریالیستی ادامه دارد و غیره باعث شده تا در براندازی فنودالیسم در شرایطی که طبقه کارگر علیرغم تولیداتش مقام اول را در آن جوامع تشکیل نمی داد و اکثریت عظیم آن جوامع دهقانان بودند، این تاکتیک در برابر کمونیستهای مثل لنین قرارگرفت که برای متحدشدن با دهقانان، این بخش بزرگ تحت استثمار و ستم فنودالها و سرمایه داران، طبقه کارگر برای پایان دادن به بقای مناسبات فنودالی، و در شرایطی که حزب طبقه کارگر از اعتبار خاصی برخورداربود، انقلاب دموکراتیک را به پایان برساند: انقلاب بورژوا دموکراتیک تحت رهبری کارگران زمینه را برای گذار به مرحله ی انقلاب سوسیالیستی فراهم می سازد و حتی این نظام را "دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان" نامید. ولی درانقلاب فوریه 1917 روسیه، این منشویکها و سوسیال رولوسیونرها بودند که در بغل کادتهای بورژوا بعداز سرنگونی تزاریسم نشستند و در کابینه دولتی شرکت کردند. این دولت به سرکوب مبارزات کارگری و بلشویکها پرداختند ولی حزب بلشویک با پذیرش گذار از انقلاب دموکراتیک به مرحله ی انقلاب سوسیالیستی، با رهنمود تزاوریل لنین خود را برای انقلاب سوسیالیستی و سرنگونی نظام سرمایه داری تحت رهبری کرنسکی، تدریجا آماده ساختند و بعد از 7 ماه انقلاب اکتبر 1917را بر علیه بورژوازی و فنودالیسم سازمان دادند. بلافاصله پس از پیروزی وظایف دموکراتیک باقی مانده نظیر آزادی زنان، برچیدن نظام فنودالی، تحقق حق ملل درتعیین سرنوشت خویش، جدائی دین از دولت را در گام اول پیشروی به سوی سوسیالیسم درچند هفته حل و فصل کردند .

این واقعیت را تروتسکی مرحله بندی انقلاب نامید. در چین هم مبارزه طبقاتی مشابهی صورت گرفت با این تفاوت که از ابتدا طبقه کارگر در راس انقلاب دموکراتیک نوین قرار داشت و پس از پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا در براندازی سلطه ی فئودالها در اکتبر 1949، گذار به سوسیالیسم را تحت رهبری حزب کمونیست چین آغاز کردند. مائو نوشت: "با سرنگونی طبقه مالکین ارضی و طبقه سرمایه داران بوروکرات، تضاد میان طبقه کارگر و بورژوازی ملی به صورت تضاد عمده در چین درآمده است. از این رو بورژوازی ملی دیگر نباید به مثابه یک طبقه میانی تعریف شود." (آثار منتخب جلد 5 - 6 ژوئن 1952). این ضدیت شما با مواضع لنین و مائو و با تاریخ کمونیستی و پیروزیهای بدست آمده توسط پرولتاریا چیزی جز نق و نال کردن در خدمت پوشیده به دوام حاکمیت سرمایه داری پیرامونی و مداخلات امپریالیسم در این کشورها به دلیل ضعف توازون نیروی طبقه کارگر نمی باشد. این "تقدیم کنندگان" نامه انحرافی به شاگردان شاهرخ بگوئید همپالگیهای مخالف انقلاب دومرحله ای ادعائی شما درجهان در کجا موفقیتی جز متفرق کردن کمونیستها، دست آوردی برای پرولتاریا به بار آورده اند؟! !

اگر شما درموضع پرولتاریا قرار داشتید می توانستید تشکلهائی چپ در شرق یا درغرب که به دلیل انحراف از کمونیسم علمی و پیروی از رفرمیسم، اپورتونیسیم و غیره بودن را نام برده و قبول کنید که شما به رفقای شاگردان شاهرخ اطلاع نادرستی در افشای تشکلهای انحرافی داده و چراغ سبز غلطی را علیه کمونیستها روشن کرده اید. غرور و نخوت نا آشنائی از واقعیات تاریخی و افتادن در میان انحرافات ضد کمونیسم علمی باعث آن می شوید تا تمام کمونیستها را در قالب شرق و غرب به باد ناسزا بگیرید!

ذهنیگری هفتم: تحریف حرف لنین و ندیدن رشد ناموزون نظام سرمایه داری در کشورهای جهان و قلم قرمز کشیدن در درک نادرست حرف لنین به گفته لنین جهان درکلیه کشورها درآستانه انقلاب اجتماعی پرولتاریا قرار دارد! توجه کنید: شما می نویسید: لنین درپیش گفتار برای ترجمه فرانسه و آلمانی کتاب امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه داری نوشته است امپریالیسم آستانه انقلاب اجتماعی پرولتاریاست. صحت این امر از سال 1917 در مقیاس جهانی به ثبوت رسیده است " حال به این گفته تزهائ اوریل لنین را اضافه کنیم معلوم می شود که مرحله بندی کردن انقلاب عمل و تئوری انحرافی است که باعث می شوند رهبری انقلابات و اعتراضات و حتی رهبری کارگران را به نیروهای سرمایه داری واگذار کنیم که در تاریخ گرایشات استالنیستی و مائونیستی بارها این کار را کردند و کارگران را به زانده جناحی از سرمایه داری تبدیل کردند که انقلاب 57 یکی از آنها است، مرحله بندی کردن انقلاب و همکاری با نیروهای سرمایه داری و دادن رهبری به دست آنها به بهانه مبارزه با امپریالیسم یعنی قرار گرفتن بین شکاف دو جناح سرمایه داری تئوری و عمل ضد مارکسیستی و ضد لنینیستی است."

در بالا توضیح دادم که انقلاب سوسیالیستی در کشوری که نظام فئودالی غالب باشد و تسلط غالب مناسبات سرمایه داری موجودنباشد، گذار از انقلاب بورژوائی و تبدیل کشور فئودالی به انقلاب و کشور سوسیالیستی آنارشیسیم کاملی است زیرا خود طبقه کارگر در کشورهای عقب مانده هنوز تعداد بسیار اندکی را نسبت به دهقانان فقیر، خرده بورژوازی و بورژوازی شهر و ده تشکیل داده و قبل از انقلاب اجتماعی تسویه حساب با نظام فئودالی نکرده باشد فقط از عارفان انقلاب چنین امر ناممکنی می تواند ممکن باشد. اما پرولتاریا هوشمندتر از مواضع چپ روانه ی برخاسته از خرده بورژوازی ندا می دهد: انقلاب امر توده های میلیونی است و در این راستا دهقانان بزرگترین نیروی اجتماعی می باشند که باید به متحد طبقه کارگر از طریق دفاع طبقه کارگراز خواستهای آنان تبدیل کنیم و مستقل از بورژوازی ملی انقلاب را به پیش ببریم. در روسیه هم لنین وقتی که کتاب امپریالیسم را درسال 1916نوشت و از

انقلاب کارگری در آستانه انقلاب اجتماعی بودن تاکید ورزید که مربوط به کشورهای سرمایه داری با نظام غالب اش در جهان می باشد. ولی لنین در فوریه 1917 به نفی انقلاب بورژوا دموکراتیک به رهبری بورژوازی نپرداخت. اما به دلیل عدم پذیرش نقش طبقه کارگر در رهبری این انقلاب، پس از سرنگونی تزاریسیم تز آوریل را درمورد ضرورت گذار به انقلاب سوسیالیستی انگشت گذاشت. ولی اگر این شاگردان شاهرخ علاوه بر حرکت انقلابی کارگران در روسیه دقیقا به مطالعه ی انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری طبقه کارگر در چین پرداخته بودند، چنین ادعائی نمی کردند که نه لنین و نه مائو در میان دوجناح بورژوازی ننشستند و آنهایی که نشستند منشویکها، سوسیال رولوسیونرها در روسیه بودند و تعداد اندکی از اپورتونیستهای چپ چین خارج از حزب کمونیست به سازش با دولت چیان کای چک پرداختند. تکمیل وظایف دموکراتیک تحت رهبری طبقه کارگر معنا دارد و نه دفاع از انقلابات بورژوا دموکراتیک تحت رهبری بورژوازی، بلکه فراهم آوردن شرایط گذار بلاوقفه به انقلاب سوسیالیستی می باشد. فقط ملا لغتیهای فاقد قبول ضرورت اعمال تاکتیک پرولتاریا در متحد کردن بخش عظیم دهقانی هستند، در شرایطی که خود کارگران هنوز در اقلیت محض اند. اما با انجام گذرای کسب قدرت از این طریق و سپس پرداختن به فراهم شدن ملزومات سوسیالیستی آماده می شوند و فرا می رسند. چرا نظرات لنین و مائو در رهبری انقلاب تثبیت شد و پیروز گشتند، اما دوستان تاریخی شما جز ایجاد تشنت فکری در درون جنبش کارگری کار دیگری نکردند؟ و به جای نشستن حنا بین دوصندلی به همکاری با بورژوازی وفاشیستها در نابودکردن انقلاب دموکراتیک نوین در روسیه و چین و بعدا ضد سوسیالیسم پرداختند؟!

ذهنیگری هشتم: این رفقای "تقدیم کننده..." می نویسند: "هر نیروی اجتماعی بر مبنای پایگاه اجتماعی خودش برداشت متفاوت و متناسب با نیاز جایگاه اجتماعی خود از مقوله تئوری انقلابی و عمل انقلابی می کند، (یا به گفته لنین پشت هر حرف و عملی منافع طبقه مربوطه نهفته است) (نقل به مضمون) به این گفته رفیق ابراهیم توجه کنید: "بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی به وجود نمی آید" رفیق ابراهیم با توجه به اینکه عبارت فوق را داخل گیومه گذاشته است پس نقل و قول است اما رفرنس خود را بیان نکرده است، بدون شک این عبارت پس و پیش هم دارد، چون اگر ما قبول کنیم که تئوری سازنده عمل است این فکر ماتریالیستی نیست، بلکه ایده الیستی و بد تر از آن مذهبی است، چون ایده آلیست ها و مذهبیون اعتقاد دارند شعور مقدم بر ماده است، یعنی عقل کل همان خدا، آفریدگار هستی، یعنی خالق عمل است، در حالی که طبق اصول ماتریالیستی فکر و حتی انسان محصول کار، یعنی محصول عمل هستند."

خوب اوج عرفانی گری شما را در این نقد با اگر و مگر نشان می دهید: بنا برآنچه که بخشی از آموزشهای کمونیسم علمی در صفحات بالا و همچنین به نقل از "چه بایدکرد" لنین آوردم، و به قول شما رفرنس هم دادم آیا لازم است شما رفا در صورت داشتن شرم انقلابی طبقه کارگر، ببینند که این نظر اختراع من نیست و نه اعتقادی مطلق به "تقدم شعوربرماده" است، به خصوص که در اولین پاراگراف مقاله "برخورد عرفانی یا دیالکتیک ماتریالیستی؟"، شعور خودم نسبت به مرحله ی آگاهی رسیدن را هم از لنین و هم از مائو یادگرفته و آورده ام تقدم ماده در رسیدن به شعور است. وگرنه حق دارم شما را ضد لنینیسم نیز خطاب کنم. شما در بی توجهی مطلق از این نوشته رفته اید و مقوله ای اختراع کرده و غیر پرولتری خواندن را به من نسبت داده اید که منتهای ضد علمی، ضد کمونیستی و ضد طرز تفکر سالم مسئولانه است. بدین ترتیب این نقد شما به قدری ساخته گی و غیر واقعیت نسبت به آن نوشته من است که حیرانم حنا خواسته اید رفرنس هم بدهم که دادم تا خیالتان راحت شود این جمله را از خودم درنیآورده

ام و نوبت شما می رسد در انتقاد علنی از خود کنید که در غیر این صورت هیچ گونه اعتمادی من نمی توانم به صحت رفتار و قضاوت شما بنمایم .

ذهنیگری نهم: شما می نویسید: "رفیق ابراهیم در میدان عمل حضور ندارد یعنی کارگر نیست در واقع برای اثبات حضور خودش در انقلاب ، خود را دارنده تئوری انقلابی قلمداد می کند. و برای اینکه بتواند حرف اول و آخر را بزند داشته خود را مقدم بر بقیه، دانسته، آنگاه جایگاه اول را برای خود حفظ می کند(این همان روحیه خرده بورژوازی است) از این زاویه است که تئوری را مقدم بر عمل قرار می دهد، بنا براین با توجه به چنین دیدگاهی مرکز تمامی تشکیلات ها و احزاب می توانند و باید در تصرف غیر کارگرها که استاد و صاحب تئوری هستند باشند و کارگران که نیروی عملگرای هستند و چون عمل نسبت به تئوری متاخر است بنا براین عمل کارگران در خدمت تئوری و به طبع خود کارگران در خدمت تئوری داران خواهند بود، که تا کنون تمامی گرایشات متعلق به کمونیسم شرقی از جمله گرایش متبوع رفیق ابراهیم و ثور و کمونیسم دچار چنین شرایطی بوده و هستند . این یکی دیگر از دلایلی است که باعث می شود ما اعتقاد داشته باشیم دو طیف کمونیسم شرقی و ثور و کمونیسم هر دو انحرافی هستند. مقدم دانستن تئوری بر عمل ضمن اینکه اندیشه ضد مارکسیستی است و همچنین بنیان و اساس تئوریک ایده آلیسم و مذاهب را تشکیل می دهد، در همین حال بخشی از اندیشه و متد فکری تئوری های لیبرالیسم است که فکر و دانش را مقدم بر عمل ، سرمایه را مقدم بر کار ، سود را مقدم بر نیاز ، فردیت را مقدم بر اجتماع ، مالکیت خصوصی را مقدم بر مالکیت اجتماعی و ... می داند، بنا براین داشتن چنین اندیشه غیر ماتریالیستی می تواند در همه موارد گفته شده ما را به انحراف ببرد ."

این ذهنی گری را رفقا به اوج رسانده و شما هستید که عرفانی بودن را به مذهبی بودن سفت و سخت رسانده اید! شما قبول دارید در درجه ی اول باید از برخی شاگردان یعنی شمائی که "حضور در میدان عمل" نیستید، از خودتان شروع کنید تا با مطلق گرایی ادعای زیاد بدور از واقعیت نداشته باشند. در درجه ی دوم در یک جانبه گری خودتان اظهارات ارزش 10 من گندم به یک سنار را کنار بگذارید و در عین حال نگاه کنید نه مارکس و انگلس در آلمان ماندند و کارگر بودند و انگلس حتا صاحب کارخانه ای از ارث پدری شد و بدون کمک مالی او به مارکس حتا امکان تدوین نظرات کمونیستی را نمی توانست یابد. لنین غیر کارگر هم تا قبل از شروع انقلاب بیش از 10 سال در روسیه نبود ولی در هدایت و تحکیم حزب بلشویک و مبارزات نظری با انحرافات رویونیستی احزابی از انترناسیونال دوم و بالاخره هدایت انقلاب کارگری روسیه نقش ارزنده ای داشت. مائو هم کارگر نبود و روشنفکر معلمی در روستا و تنها چند روز پس از پیروزی انقلاب چین با توجه به نزدیک به ربع قرن پایش را بیرون از چین نگذاشت. حرف شما ملاک حقیقت در مورد تمامی کمونیستها نیست که عمدتا باید در درون مبارزات طبقاتی حضور داشته باشند تا کمونیست بودنشان برای شما محرز شود که دیدی مکانیکی و جغرافیائی است. به عنوان مثال حداقل ابراهیم به دستور حزب رنجبران ایران در وفاداری به انترناسیونالیسم پرولتری در عرصه ی بین المللی با تعدادی از تشکلهای و احزاب کمونیست جهان در پیوندی فشرده کارکرده، نظراتی از آنان را در ارگان سیاسی حزب - رنجبر- آورده و تا حدی در خدمت به امر انترناسیونالیسم پرولتری مشغول به کار بوده است و مبارزه نظری را در درون جنبش کمونیستی ایران فعالانه پیش برده و نظراتش با نظرات کارگران کمونیست فعال، هماهنگی بسیاری داشته است. ولی شما نشان دهید که در این مورد چه کرده اید و اگر نکرده اید پس یک وظیفه ی کمونیستی انترناسیونالیستی را انجام نداده و به قول شاهرخ با کارگری کارگری کردن یک وظیفه ی کارگری را در عرصه ی جهانی که در خارج هم هستید به فراموشی سپرده اید و در داخل هم اگر هنری در خدمت به سازمان یابی طبقه کارگر چه در سطح تئوری و چه در عمل انجام داده اید، کدامند که به رخ دیگران می کشید!؟. اضافه کنم

برخلاف شمای پرمدها، مائو هیچگاه و از جمله شرکت تمام و کمال در درون 22 سال در رهبری جنگ سخت پارتیزانی و ایجاد ارتش سرخ کمونیستی امتناع نکرد و رهبری حزب کمونیست را هم به موفقیت انقلابی بی نظیری هدایت کرد، که شما آموزشهای وی را مطلقاً در نظر نداشته و از دیدگاه های معلوم الحال شبه تروتسکیستی نفی انقلاب چین پیروی می کنید تا حدی که لنینیسم را هم حتا با خواندن یا موافق نبودن با نقش تئوری فرموله شده توسط لنین و تهمت زدن به من قلم می زنید و چون کم آورده اید توجیهی برای بیان این تئوری که حتا مکرراً شاهرخ نیز روی آن تاکید داشته و من هم تاکید کرده ام با گفتن به شما هم که ادعائی ندارم جز دفاع از کمونیسم علمی و شما هم بارها این را در بحثهای "قدم اول" شنیده اید، عنودانه تهمت می زنید! این که من در جنبش درون کارگری نبودم را زیر علامت سؤال می برید، ولی نه تنها من بلکه گفته لنین را هم زیر علامت سؤال گذاشته اید. شما انسانهای تهمت زن حتا با عدم احساس مسئولیت در بیان نظرات درست و آگاهی دادن به کارگران، آنها را به گمراهی می کشانید!

ذهنی گری دهم: شما می نویسید: "رفیق ابراهیم در ادامه ی برخورد از شاهرخ، ضمن اینکه بیشتر گفته هایش در رابطه با ایشان درست است، اما کمونیسم علمی را که به شاهرخ می بندد ربطی به شاهرخ ندارد، و در جای جای نوشته های شاهرخ مکرراً "بیان شده که رفیق شاهرخ اولاً" خود را مارکسیست-لنینیست می نامد نه کمونیسم علمی... و همچنین در نوشته های شاهرخ مکرراً می توان دید که می گوید حزب انقلابی طبقه کارگر باید از کارگران انقلابی ساخته شود. در ادامه رفیق ابراهیم تلاش دارد نوشته ما را با اندیشه رفیق شاهرخ متضاد نشان بدهد اما همه این خطا های رفیق ابراهیم از بی توجه بودن ایشان به بحث روز ما در مقاله فوق که در رابطه با تشکل های توده ی کارگران است نشات می گیرد."

اولا بنا به گفته "آفتاب آمد، دلیل آفتاب"، این ادعای شما با توجه به نقل قولهایی که از شاهرخ آورده ام، مغایر با گفته شما است که شاهرخ کمونیسم را علمی می داند و حتا شما شاگردان وفادار آموختن دقیق از نظرات شاهرخ نیستید! شما هستید که در ذهنی گری علیرغم اینکه سالهاست نوشته ایم در برنامه مصوبه حزب ما درکنگره سوم حزب، کمونیسم علمی چیست، آمده است. ولی شما که از شاگردان خوب شاهرخ بودید باخواندن برنامه حزب ما به نقد یا قبول آن می پرداختید، که نکرده اید و اگر اعتقاد راسخ به این نظراتتان دارید، مقصر خود شما می باشید که از این نظرات خود دفاع نکرده اید و از همه بدتر اینکه حتا نظری که من در اولین گام ورود به تجمع "قدم اول" نظرات حزب را بیان داشتم، ای دریغ که از شما نقدی در رد آن شنیده و خوانده باشم.

ثانیا اگر شما ماهیت ماتریالیستی دیالکتیکی را در مورد علم کمونیسم تکامل یابنده قبول داشته باشید، همان طور که انگلس در 1847 از کمونیسم به مثابه علم شرایط رهایی طبقه کارگر صحبت کرد. لنین بعد از تاکید انگلس علاوه بر بیان سوسیالیسم علمی، روی این اصول تاکید گذاشت. در شرایطی که بعد از بروز رویزیونیسم مدرن در حزب کمونیست شوروی و رسوخ یافتن آن در دیگر احزاب کمونیست جهان، در چین پیشنهاد شد که نظرمائو را بمتابه مائونیسم تکامل جدید تئوری راهنمای پرولتاریا بپذیرند. در کنگره نهم آن حزب مائونیسم رد شد مارکسیسم – لنینیسم اساس تئوریک افکار حزب اعلام گردید. اگر شما متعهد به تاریخ جنبش کمونیستی بودید به این توجه می کردید. در سازمان انقلابی – بیش از 50 سال پیش - تا تشکیل حزب رنجبران ایران و در ادامه فعالیت آن ما اندیشه مائو را به مثابه تکامل تئوری پرولتاریا همراه با بسیاری از تشکلهای ضد رویزیونیسم مدرن پذیرفتیم و در شرایطی که همان طور که در بالا اشاره شد به جای فرموله کردن درست مقام تئوری و رهایی از ایسم گذاریها، و با توجه به این که سوسیالیسم فاز اول کمونیسم می باشد، کمونیسم علمی را به جای ایسم گذاری ها انتخاب کردیم. لذا در مورد مقایسه با کمونیسم علمی شاهرخ، وی تئوری پرولتاریا را تا جمعبندهای لنین پذیرفته و متاسفانه

درمورد تئوریهای افزوده شده برخوردار نکرده و یا به دست من نرسیده است. مگر ممکن است طی بیش از 90 سال پس از درگذشت لنین، پراتیک انقلابی طبقه کارگر و توده های مردم جهان، هیچ جمعبندی دیگر تکامل یافته کمونیسم علمی با کیفیت کنونی جهانی به وجود نیامده باشد؟ و اگر قرار به انگ زدن باشد، شاهرخ در حد تکامل دیالکتیکی تئوری لنین احتمالاً باقی ماند و به حرکت و رشد تئوری پرولتاریا توجه نکرده است. اگر این فرصت بود که با زنده یاد شاهرخ به تبادل نظر در این مورد می پرداختیم برخلاف شما می توانستیم با توجه به وفاداری وی به ماتریالیسم دیالکتیکی در مورد کمونیسم علمی به وحدت برسیم. پس گفتن مارکسیست - لنینیست بودن شاهرخ مغایرت با قبول کمونیسم علمی ندارد که خودش از این مقوله تئوریک حرف می زند، روی آن تاکید می کند و شما که مخالف این بیان فشرده از تئوری پرولتاری هستیید تا آنجا که بتوانید با نیآوردن این مفهوم تئوریک برای نشان دادن تشخیص خودتان، ابا خواهید کرد. چون که تا به حال در بحثهای جلسات متعدد "قدم اول" برخورداری آموزشی در این مورد نداشته اید. این خواست متحجرماندن کمونیسم علمی می باشد.

سوما مشکل ما از مقاله شما درمورد فدراسیون کارگری ساختن است و نه عضویت در تشکل توده ای نظیر سندیکاها. واضح است که در درون این سندیکاها براساس توافقات آئین نامه ای و خواسته های کارگری شکل می گیرند و در میان آنها تفتیش عقاید کارگران صورت نمی گیرد. اما درمورد وجود سندیکاهای کارگری برای شرکت در تشکیل فدراسیون با آن سندیکاها صورت خواهد گرفت که دفاع از خواسته های کارگران علت تشکیل آن است و لذا نمی توانند با تشکلهائی زرد که با سرمایه داران و یا با دولت مناسبات داشته و حتا پیروی از آنان را دارند، فدراسیون تشکیل دهند و شاهرخ این خواست را به روشنی بیان کرده است. هیچ شکی در این نیست که چه در تشکیل سندیکاها و چه در فدراسیون، کارگران آگاه کمونیست وجود خواهند داشت، مگر این که کمونیستها را همان طور که رژیم سرمایه داری با سرکوب سعی در به منزوی کشاندن آنها دارد، کمونیستها با تمام وجود در جنبش کارگری در سطوح مختلف باید حضور یابند. این که دامنه ی نفوذ کمونیستها - یعنی حزب کمونیست - در درون سندیکاها در شرایط خفقان حاکمان نمی توانند به حدی برسند که اکثریت را در سندیکاها و یا در فدراسیون کارگری به دست آورند و نهایتاً سفاهت محض خواهد بود که اگر چنین اتفاقی بیافتد عده ای به نام دفاع از تشکل مستقل کارگران داد و بی داد راه بیاندازند برای این که مایل نیستند سندیکاها و فدراسیونهای کارگران با مواضع علیه حاکمان همراه کمونیستها شوند. به علاوه برای تداوم کار سندیکاها و غیره، کمونیستها نباید دچار چپ روی و یا راست روی در میان فعالیت این تشکلهای شوند استقلال این تشکلهای را نادیده بگیرند که این تشکلهای با سرکوب شدید رژیم رو به رو خواهند شد. لذا مرزبندی تشکلهای مستقل کارگری باید با تشکلهای زرد وابسته به رژیم سرمایه داری مشخص باشد.

ولی کجای نقد من به نوشته شما گفته ام ما سندیکای مثلاً سرخ می خواهیم، آن هم در شرایطی که هنوز حزب کمونیست انقلابی طبقه کارگر را نتوانسته ایم ایجاد کنیم؟ این بهتان شما از ذهنیگری درمورد مقاصد ما در زمینه سازمانیابی طبقه کارگر برخاسته و اگر راست می گوئید نشان دهید که کجا من چنین ادعائی کرده ام. و اگر نتوانستید بیابید، پس انتقاد ایدئولوژیکی و نه در حد "آقا انتقاد به من وارد است" اکتفا کنید. تا خود شما بفهمید چه عنصر مخرب ایدئولوژیک غیر پرولتاری شما را به این تهمت زنی کشانده است. در عین حال، فدراسیون کارگری ساختن از تجمع با سندیکاهای زرد - نظیر خانه کارگر و شوراهای اسلامی - به معنای فدراسیون سازی به نفع حاکمان سرمایه دار است.

چهارم: براساس آن چه که در نکته سوم اشاره کردم این نقدکننده گان همراه با ایده آلیسم می نویسند: "ما در مقاله فوق در رابطه با تشکل های توده ای کارگران صحبت می کنیم، اما مثل اینکه رفیق ابراهیم می

خواهد سندیکا و اتحادیه را بر مبنای کمونیسم علمی خودش از فیلتر بگذرانند و کارگرانی را که از نظر کمونیسم علمی ایشان منحرف هستند از تشکل توده ای حذف کند، یعنی خانه کارگر دیگری بسازد. .. اتفاقاً خود رفیق ابراهیم در پاراگراف چهارم نوشته خود صفحه 121 نشریه شماره 11 قدم اول نقل قولی از نوشته ما آورده است که ثابت می کند منظور ما در رابطه با حضور گرایشات مختلف در تشکل های توده ای کارگران است، مانند اتحادیه، سندیکا و غیره که در این تشکل ها نباید هیچ گرایشی حذف شود. سوال اینجاست که آیا در سندیکا یا اتحادیه و یا انجمن صنفی و یا حتی در شورا می شود کارگرانی که رفرمیست هستند یا انارشئیست هستند و ... را حذف کرد و به رسمیت نشناخت؟ البته در گرایش رفیق ابراهیم ممکن است".

دوپهلو گوئی در این جا سرباز می کند. آیا گرایش همکاری با سرمایه داران، دولت و تشکلهای وابسته به نظام سرمایه نباشد، در سندیکاها و فدراسیونها و غیره باید برسمیت شناخته شوند که بیشتر از رفرمیست و انارشئیست بودن و.. است؟ در این صورت باید دنبال سندیکاها و فدراسیون سازیهای وابسته به دولت فعالیت نکنیم و مطمئن باشید که خود کارگران این سیاست را نخواهند پذیرفت و باید تشکل مستقل خود را بسازند و در اینجاست که از یک سو می گوئید هیچ گرایش را نباید حذف کرد که نظیر تشکلهای زرد جزئی از این گرایشند و از سوی دیگر می نویسید که این تشکلهای باید مستقل باشند. پس هم به نعل و هم به میخ زدن و عدم دقت از جانب تصحیح التقاط گری و یا درک نادرست از شاهرخ را دارید و وقتی که این نارسائی را از نوشته شما عیان می کنم با ناراحتی به تهمت زنی نسبت به من اقدام می کنید؟ ما باید از سندیکای مدافع منافع کارگران و فدراسیون کارگری با این کیفیت دفاع کنیم و مواضعمان را به طور روشن تبلیغ کنیم و نه در توجیه وجود کارگران با نظرات مختلف شرکت کننده در سازمان توده ای کل ماهیت این تشکل کارگری را با آوردن هیچ گرایشی در نظر دادن مخدوش کنیم و در ابهام بگذاریم. پس به جای نوشتن هیچ گرایش کارگری را نباید حذف کرد باید می نوشتید به غیر از گرایشهای وابسته به نظام حاکم بقیه سندیکاها می توانند در ایجاد فدراسیون شرکت کنند که دید شما را به روشنی نشان می داد.

ذهنیگری یازدهم: شما می نویسید: "همچنین قسمت های سیاسی نوشته ما در نهایت به موضوع فعالیت جمع قدم اول بر می گردد، که یکی از پایه گزارانش رفیق شاهرخ است و او در رابطه با ممکن شدن فضا و بستر ساختن حزب لازم می دانست که گرایشات مختلف کارگری بدون شرط و شروط برای عبور از بن بست های کنونی علی رغم داشتن اختلافات، موجودیت همدیگر را به رسمیت بشناسند و این در متون و اسناد جمع قدم اول وجود دارد، که دقیقاً هم به اسم شاهرخ و نام مستعار ایشان منتشر و پخش شده اند، و اگر شاهرخ در رابطه با قدم اول موافق چنین مواردی نبود به راحتی می توانست از زندان مخالفت یا نظر خود را اعلام کند در این رابطه نیز می توان به دو نوع نوشته از رفیق شاهرخ تکیه کرد، یکی اینکه در قالب جمع قدم اول به شکل دعوت کننده ظاهر می شوند که در این قالب فضا سازی و بستر سازی را بیان می کند که به رسمیت شناخته شدن گرایشات مختلف را برای عبور از بن بست، عدم گذاشتن شرط و شروط را لازم می داند و شکل دوم برخورد ایشان در قالب یک فعال کمونیستی است که از موضع اعتقادی خود نه به عنوان دعوت کننده بلکه به عنوان نقد کننده وارد مبارزه تئوریک می شود این دو عرصه با هم فرق دارند که متأسفانه رفیق ابراهیم نمی تواند آنها را از هم تفکیک کند. همچنین نقد کردن و افشا کردن انحرافات با حذف گرایشات از تشکل های توده ای کارگران فرق دارد، ما گفته ایم نباید حذف کرد نگفته ایم نباید نقد و افشا کرد، منتها در گرایش رفیق ابراهیم نقد کردن همان حذف کردن است، بین این دو نیز فرقی قائل نیستند".

اگر شما حداقل تیزبینی آموزش از شاهرخ را داشته باشید که با پافشاری قابل تحسین برای تشکیل فدراسیون و نام بردن از سندیکاها برای اقدام به تشکیل آن فدراسیون انگشت گذاشته و روی ایجاد حزب نیز تاکید کرده و در واقع این دونوع سازمان یابی را "ازنان شب" و "رد" تاکی فرقه گرائی و تاکی تفرقه" که در "آثار برگزیده شاهرخ" آمده، هشدار داده و در "قدم اول" با درک این ضرورت تشکل یابی و بیان احساس شوریده خود از زندان، رفقای شاگرد شاهرخ یا بخشی از آنها به جای احترام به این خواست سوزان شاهرخ در سازمانیابی کارگران، اقدام می کردید. اگر به فرض محال شاهرخ دچار خوشبینی موقتی نسبت به تجمع کمونیستها را از این طریق مفید تشخیص داده باشد تا با بسترسازی و عدم شرط و شروط گذاری در ایجاد حزب در نظر می داشت، این دیدگاه تاکتیکی خلاف تاکید زیاد خود زنده یاد شاهرخ است که در جلسات "قدم اول" به استهزاء بیان شد آیا 120 سال باید بسترسازی ادامه یابد؟ .

به این اعتبار کارکردن در "قدم اول" به زیان خواست مبرم ایجاد حزب کمونیست انقلابی ایران و فدراسیون کارگری است و آنچه که شما "قدم اول" را ساخته اید و به ادعای توافق شاهرخ با آن، هماهنگی با این خواستها ندارد و "قدم اول" تجمع چند گرایشی گردآمده در یک فرقه" است که فرقه گرائی را به سطح چندفرقه گرائی که دیدگاهی فراقسیونستی است ارتقاء داده اید. من به عنوان عضو حزب رنجبران ایران طبق پیشنهادات شاهرخ فعالیت خود را ادامه داده و چون در بیش از 3 سال فعالیت در "قدم اول"، با توجه به خط حاکم بر آن، پیروزی قابل ملاحظه ای در این راستا به دست نیآورده است و بر این مبنا دیدگاه شما را راهگشای اصولی نمی داند. زیرا اگر درست بود پراتیک چندسال اخیر نشان پیشروی را با جواب مثبتی از جانب دیگر تشکل ها به این پراتیک شما باید مشاهده می کردیم که تا کنون چنین نبوده است .

ابراهیم – 23 تیرماه 1396 – به مناسبت 97 مین سالگرد تاسیس حزب کمونیست ایران در اول تیر 1299 که پس از بیش از 10 سال مبارزه جانانه سرکوب و متلاشی شد .

در عین حال در 23 تیر 1331 مبارزه ی جانانه ی سازمان جوانان این حزب در اعتراض به ورود هریم از آمریکا جهت پیدا کردن جای پا در ایران باتوجه به ضربه ای که به نفوذ امپریالیسم انگلیس در ایران در جریان ملی کردن صنعت نفت وارد شده بود، به تظاهرات پرداخته و دختر مبارز جوانی در برابر حرکت تانکی از ارتش پوشالی شاهنشاهی ایستاد که از رویش رد شد. ولی رهبری حزب توده در مقابل با توطئه های کودتاگرانه ی 28 مرداد 1332 قادر به ایستاده گی نشد. امری که نشان داد، داشتن سیاست پرولتری درست در مبارزه علیه دشمنان طبقه کارگر و به کار بردن آن در عمل اهمیت حیاتی دارد. مبارزان انقلابی جان باختند ولی رهبری آنان با سیاست غلط دنباله روانه و سازشکارانه فداکاری اعضای خود را برباد دادند. لذا به یاد جانباخته گان در این روز اگر اشتباه نکم 9 نفر در جریان خواندن قطعنامه تا به آخرین تظاهرات با تیراندازی به سوی آنان درگذشتند و حماسه ای آفریدند. به صورت بخشی از شعری که به خاطرمانده و در روزنامه سیاسی – فکاهی چلنگراز این قهرمانان بی نام و نشان قدر دانی نمود، می آورم که ناقص هم هست و پس از گذشت 65 سال از آن زمان، در زیر می آورم :

صدای تیر و رگبار مسلسل بانگ ترس آور

فضا پرگشته از دود باروت و گاز اشک آور

نفیر تانک شرم چوب باتون نیزه و خنجر

پلیس از یک طرف چاقوکشان از جانب دیگر
ولی مافوق این اصوات و این آلات بدمنظر
طنین انداز اندرگوش بانگی دم به دم یکسر
که می گوید چنین ای ملت بیدار و نام آور
بهل تا جان به لب داری برای طرد استعمار
نباید نفت را دادن وگر صدجان شود قربان
بمیر اما شرافتمند بمان اما مشو ننگین
به ناگه تیری آمد سوی او فرقتش زهم و اشد
ولی در وقت جان کندن بگفتا زنده بادا توده ایران
یادشان گرامی باد